

نشریه علمی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال دوازدهم، شمارهٔ چهارم و هشتم، زمستان ۱۳۹۹

آموزه‌های اخلاقی از مواجههٔ حاکمان دینی و غیردینی با مصلحان و منتقدان با تأکید بر احیاء علوم‌الدین امام محمد غزالی

اسماعیل حسین پور* - دکتر حسن بساک**

چکیده

منتقدان در هر جامعه، از حقوقی برخوردارند که گاه این مهم نادیده گرفته می‌شود. شیوهٔ مواجههٔ حاکمان با این گروه، سرشار از آموزه‌های اخلاقی و تعلیمی است که در احیاء علوم‌الدین مورد مطالعه قرار گرفت. غزالی در این اثر، ضمن بررسی زندگی حاکمان و برشمردن فضایل و رذایل اخلاقی حاکمان دینی و غیردینی و منش و بینش آن‌ها در مواجهه با منتقدان، به تبیین آموزه‌های تعلیمی پرداخته است. حاکمان دینی در این پژوهش شامل پیامبر اکرم (ص)، برخی معصومین (ع) و خلفای راشدین و حاکمان غیردینی، شامل برخی خلفای اموی و عباسی است. در این پژوهش که با روش توصیفی و تحلیل محتوا تدوین شده، ضمن بررسی چهار ربع کتاب احیاء علوم‌الدین، شاهد صفات نیکو و نکوهیدهٔ حاکمان در مواجهه با منتقدان هستیم که واکنش حاکمان دینی و غیردینی و آموزه‌های اخلاقی از این مواجهه‌ها، جداگانه بررسی شده است. صفات اخلاقی نیکو شامل رعایت ادب، عفو و بخشش، صبر و بردباری، طلب هدایت، مدارا و انتقادپذیری است و صفات اخلاقی نکوهیده شامل خشم، ناشکیبایی، آزار، شکنجه و قتل می‌شود. موضوع این پژوهش، به‌خاطر تازگی و به‌روز بودن، امروزه هم می‌تواند مورد اقبال واقع

tak1350@yahoo.com

bassak@pnu.ac.ir

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

** دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام‌نور

تاریخ پذیرش ۹۹/۸/۱۹

تاریخ وصول ۹۹/۵/۶

شود و برای جامعه، کاربردی ارزنده و آموزنده داشته باشد.

واژه‌های کلیدی

آموزه‌های تعلیمی، صفات اخلاقی، حاکمان، منتقدان، احیاء علوم‌الدین.

۱. مقدمه

میزان توجه حاکمان دینی و غیردینی به حقوق انسان‌ها، کرامت انسانی و پاسداشت اخلاق، حاوی آموزه‌های تعلیمی و صفات اخلاقی در خوری است که نشانه‌ی تعالی روح و کمال حاکمان دینی است. از سویی در تقابل با رویکرد حاکمان دینی، شاهد ناپرهیزی و بی‌اخلاقی‌های حاکمان غیردینی هستیم؛ که این صفات نکوهیده روح‌آزار است. پرداختن به این آموزه‌های نیک یا نکوهیده اخلاقی، بیانگر نوع نگاه حاکمان به مردم به‌ویژه در برابر منتقدان است. بدیهی است منتقدان به‌عنوان بخشی از جامعه در راستای عمل به فریضه دینی امر به معروف و نهی از منکر، از حق انتقاد برخوردارند و پندآموزی و عبرت‌گیری از سیره حکومتی حاکمان دیروز، برای جامعه امروز نیز می‌تواند درس آموز باشد.

غزالی، از اندیشمندان بزرگ اسلامی و معلم اخلاق، در آثار خود، به‌ویژه در احیاء علوم‌الدین، از زندگی حاکمان دینی و غیردینی، آینه‌ای فرارویمان نهاده که می‌توان در این آینه، شکوه روح و اخلاق نیکوی حاکمان دینی به‌عنوان «اسوه حسنه» را به تماشا نشست و از سویی می‌توان سیه‌کاری و کژتابی‌های برخی حاکمان بیگانه با خلق و خُلق را نظاره‌گر بود. یکی از امتیازات بزرگ غزالی این است که نه‌فقط آموزه‌های اخلاقی و تعلیمی را در جامعه و در مواجهه با هم‌نوعان ضروری می‌داند، بلکه با پرداختن به مشی و منش حاکمان، این اخلاق‌مداری را از سوی آن‌ها در مواجهه با منتقدان یادآور می‌شود؛ که این نگاه مترقی، بسیار درس آموز است.

در نگاه غزالی، حاکمان دینی نه‌فقط معتقد و آمر به آموزه‌های اخلاقی‌اند، بلکه در مواجهه با منتقدان و مخالفان، خود نیز عامل به این آموزه‌هايند. او با ذکر آموزه‌های نیک و نکوهیده اخلاقی حاکمان، در پی آن است تا بر فضایل اخلاقی پای بفشاریم و از رذایل اخلاقی فاصله

بگیریم و این باور تابناک را در قالب آموزه‌های تعلیمی به خواننده یادآور می‌شود. ادبیات تعلیمی با دیرینگی و نقشی که در ادیان و ادبیات مختلف دارد، یکی از سرمایه‌های بزرگ فکری فرهنگی هر ملتی به شمار می‌رود. نظر به نقش ارزنده این نوع ادبی در ادبیات فارسی که آمیخته با خرد، تعقل، بینش و آگاهی است و با بهره‌گیری از آیات قرآنی، احادیث، حکایات و روایات در قالب نظم و نثر و گاه با پند و اندرز تبلور یافته؛ این ادبیات، آینه‌ای است که در تابناکی آن می‌توان در مسیر کمال گام نهاد. نوع مواجهه با منتقدان در *احیاء علوم‌الدین* غزالی، حاوی آموزه‌های اخلاقی فراوانی است که می‌توان به برخی صفات نیکو از ناحیه رسول اکرم (ص)، برخی معصومین (ع) و خلفای راشدین و صفات نکوهیده اخلاقی از سوی برخی حاکمان اشاره کرد که موضوع آن به‌رغم گذشت سالیان، تازگی دارد و همین امر بازخوانی *احیاء علوم‌الدین* و تأمل در این آموزه‌های ارزنده را ضروری‌تر می‌سازد.

۱-۱. ضرورت تحقیق

با توجه به اهمیت آموزه‌های تعلیمی و اخلاقی که می‌تواند باعث فلاح و صلاح یک جامعه شود، موضوع این تحقیق که از موضوعات مهم بیشتر جوامع است، می‌تواند مورد اقبال قرار گیرد؛ زیرا تاکنون تحقیقی مستقل در این خصوص ارائه نشده است.

۲-۱. پرسش‌های تحقیق

با عنایت به اینکه آموزه‌های اخلاقی در *احیاء علوم‌الدین*، نقش پررنگی داشته که غایت آن کمال انسانی است، در این تحقیق بر آنیم که به این دو سؤال پاسخ دهیم:
الف. حاکمان دینی و غیردینی در مواجهه با منتقدان چه رویکردی داشته‌اند؟
ب. مواجهه این حاکمان دارای چه آموزه‌های اخلاقی است؟

۳-۱. نوآوری تحقیق

با توجه به جایگاه ادب تعلیمی و آموزه‌های اخلاقی در ارتقای فضایل فرد، کمال این اخلاق‌مداری در رعایت این آموزه‌ها و در مواجهه با منتقدان نمود پیدا می‌کند. این تحقیق نظر به تازگی و به‌روز بودن موضوع می‌تواند مد نظر قرار گیرد.

۱-۴. پیشینه تحقیق

به‌رغم پژوهش‌های صورت گرفته در باب ادبیات تعلیمی در *احیاء علوم‌الدین*، تاکنون در خصوص آموزه‌های اخلاقی از مواجهه حاکمان با منتقدان در *احیاء علوم‌الدین*، هیچ پژوهشی صورت نگرفته است و برای نخستین بار به این موضوع پرداخته می‌شود. هرچند برخی پژوهش‌های صورت گرفته ارتباط مستقیم با موضوع این پژوهش ندارد، به برخی آثار که به‌طور کلی به حوزه اخلاق و سیاست از نگاه غزالی و نوع نگاه حاکمان پرداخته‌اند، اشاره می‌شود:

- مقاله «اخلاق دینی عرفانی در احیاء علوم‌الدین و المحجة البيضاء فیض کاشانی» (شریفی و همکاران، ۱۳۹۸)؛

- «پیوند اخلاق و سیاست در اندیشه غزالی» (احمدی طباطبایی، ۱۳۸۰)؛

- «مدارای پیامبر اعظم (ص) با مخالفان و دیگراندیشان» (سعادت، ۱۳۸۵)؛

- «مدارا با مخالف و مبارزه با معاند در سیره نبوی» (رزاقی موسوی، ۱۳۸۳).

هرچند مقالات متعددی در خصوص اخلاق حاکمان در جوامع مختلف منتشر شده است، به‌جز آثار نامبرده، پژوهشی نزدیک به موضوع یافت نشد.

۱-۵. روش تحقیق

این تحقیق به روش توصیفی و مبتنی بر تحلیل محتوای *احیاء علوم‌الدین* است که داده‌های آن به شیوه کتابخانه‌ای گردآوری شده است. ابتدا منابع مرتبط با موضوع و سپس چهار جلد *احیاء علوم‌الدین* به تصحیح شادروان حسین خدیو جم مطالعه و بررسی شده است. پس از فیش‌برداری، عناوین با توجه به موضوع مقاله، دسته‌بندی و بررسی و تحلیل شده است.

۲. تعاریف

۲-۱. اخلاق

اخلاق که جمع خُلُق است «به معنای نیرو و سرشت باطنی انسان است که تنها با دیده بصیرت و غیر ظاهر قابل درک است» (تجلیل و ایرانمنش، ۱۳۹۰: ۴۰). اخلاق در لغت به معنای «سرشت و سجیه» (مصباح، ۱۳۹۴: ۱۹) و در فرهنگ معاصر عربی-

فارسی به معنای «جمع خُلُق، ۱. خوی، طبع، خصلت؛ ۲. عادت» (قیم، ۱۳۹۳: ۸۳۷) آمده است. همچنین این واژه «جمع خُلُق، خوی‌ها» (دهخدا، ۱۳۷۷: ج ۱، ذیل اخلاق) است و علاوه بر آن از اخلاق معنوی به عنوان «طبیعت باطنی، سرشت درونی» (معین، ۱۳۸۸: ج ۱، ذیل اخلاق) یاد شده است. خُلُق نیز به معنای «خوی، ساخته [آفرینش]» (اشرف‌زاده و قدمگاهی، ۱۳۸۸: ۳۶۳) است. غزالی در تعریف خُلُق آورده است: «خلق عبارت است از هیئتی راسخ در نفس که افعال به سهولت و بدون نیاز به فکر و اندیشه از آن صادر شود» (۱۳۹۲: ربع ۳، ۵۶).

جعفر سبحانی نیز درباره مفاهیم اخلاقی معتقد است: «مفاهیم اخلاقی از قبیل حسن و قبح، باید و نباید و... موضوعاتی‌اند که یا از مقوله فعل محض و حرکات و سکانات خاص هستند و یا اینکه عنوانی اعتباری مانند اهانت و احترام» (مسعود، ۱۳۸۱: ۲۸۵). همچنین اخلاق را دانش چگونگی زیستن نام نهاده‌اند: «اخلاق عبارت است از علم زیستن، یا علم چگونگی باید زیست» (مطهری، ۱۳۷۷: ۲۱) و آن را ملکات نفسانی دانسته‌اند: «اخلاق، عبارت از ملکات و هیئت‌های نفسانی است که اگر نفس به آن متصف شود، به آسانی کاری را انجام می‌دهد» (جوادی آملی، ۱۳۷۴: ج ۱۰، ۷۳). همچنین در تعریف مفهوم اخلاق آمده است: «اخلاق اعتقاد به اصولی است که شاخص نیک و بد در زندگی است. داور و تمیزدهنده است و از وجدان آدمی سرچشمه می‌گیرد» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰: ۲۲۴).

در این مقاله، اخلاق به عنوان بخشی از آموزه‌های تعلیمی است و به صفاتی گفته می‌شود که در وجود انسان نهادینه شده، در مواجهه با دیگران، بی‌درنگ بروز و ظهور پیدا می‌کند. اگرچه اخلاق بیشتر با رویکرد مثبت شناخته شده است، می‌تواند شامل هر دو صفات پسندیده و نکوهیده بوده، رویکردی انتقادی را در بر داشته باشد.

۲-۲. انتقاد

در تعریف انتقاد آمده است: «داوری خرده‌گیرانه و ابراز نارضایتی» (اسلامی، ۱۳۸۰: ۹). انتقاد در لغت به معنی «خرده‌گیری کردن و عیب و نقص را ظاهر ساختن» (شمیم، ۱۳۷۹: ۱۲۲) است. همچنین در معنی این واژه آمده: «سره کردن، سره گرفتن، بیرون کردن درم‌های ناسره از میان درهم‌ها» (دهخدا، ۱۳۷۷: ج ۳، ذیل انتقاد) و به معنی «پند و

اندرز خالصانه و دوستانه» (آذرتاش، ۱۳۷۹: ۶۹۳) آمده است. محدود کردن انتقاد به برخی مصادیق با روح نقادی در تضاد است؛ زیرا «نقادی، یعنی هیچ کس را تجسم حق یا مجسمه باطل ندانستن و بنابراین، هیچ باور یا کاری را بی دلیل نپذیرفتن... به عبارت دیگر، نقادی یعنی قبول و پذیرش یا ردّ و واژش هر باور یا کاری را دایممدار دلیل کردن» (ملکیان، ۱۳۹۰: ۲۰-۲۱).

انتقاد، پند و اندرز و نیک‌نمایی و منکرانکاری است که آگاهان، عالمان و مصلحان هر جامعه، آن را یک حق می‌دانند تا با تکیه بر این حق، بستر ساز حرکت جامعه در مسیر فلاح و صلاح باشند. در این پژوهش، منظور از منتقدان، مخالفان فکری و منتقدان هستند و شامل مخالفان حربی نمی‌شود.

۳. ادب تعلیمی و آموزه‌های اخلاقی

آموزه‌های اخلاقی، تعلیم تعالی‌بخش روح بشرند که با تکیه بر سجایای اخلاقی، می‌توان به کمال رسید و با پرهیز و دوری از رذایل اخلاقی، باید به تهذیب نفس پرداخت. در کنار باور دینی، ادبیات ما نیز آموزه‌های اخلاقی فراوانی را به انسان یادآور می‌شود که به‌عنوان ادبیات تعلیمی از آن یاد می‌کنیم.

ادبیات فارسی ما از عهد یعقوب لیث صفاری تا روزگار سنایی، فردوسی، ناصر خسرو، سعدی و... هم‌راستا با پندنامه‌ها و اندرزنامه‌های پیش از اسلام و آموزه‌های دینی پس از اسلام، توانسته است به‌عنوان یکی از سرچشمه‌های ژلال آموزه‌های اخلاقی، در قالب نظم و نثر، انبوه انسان‌ها را سیرنوش کند. می‌دانیم که آموزه‌های اخلاقی فقط به فرد محدود نمی‌شود بلکه فراگیرتر از فرد می‌تواند بر جامعه اثرگذار باشد: «اگر به آموزه‌های اخلاقی و تربیتی موجود در ادبیات فارسی توجه کنیم، خواهیم دید که بخشی از این آموزه‌ها را می‌توان آموزه‌های اخلاقی فردی، برخی را خانوادگی و برخی دیگر را اجتماعی نام نهاد» (یلمه‌ها، ۱۳۹۵: ۶۶).

ادبیات تعلیمی (Didactic Literature) یکی از کهن‌ترین انواع ادبی است. نظر به درهم‌تنیدگی ادب تعلیمی با آموزه‌های اخلاقی، در این پژوهش که با تأکید بر آموزه‌های

اخلاقی تدوین شده است، پیش از ورود به اصل موضوع، به اختصار به کارکردهای ادب تعلیمی، که اخلاق یکی از شاخص‌های محتوایی آن است، پرداخته می‌شود. درهم‌تیدگی اخلاق و ادبیات، پیشینه بلندی دارد: «گفت‌وگو در باب رابطه ادبیات و اخلاق به آراء افلاطون و ارسطو هوراس برمی‌گردد» (ربیعی و همکاران، ۱۳۹۸: ۱۷۴).

برخی صاحب نظران حوزه ادب تعلیمی نیز آورده‌اند: «ادبیات تعلیمی در معنای عام به آثاری گفته می‌شود که موضوع آن مسائل اخلاقی، عرفانی، مذهبی، اجتماعی، پند و اندرز، حکمت و... است» (یلمه‌ها، ۱۳۹۶: ۵). اخلاق و آموزه‌های اخلاقی، جزء جدایی‌ناپذیر ادب تعلیمی است که مورد تأیید و تأکید بیشتر صاحب‌نظران است. این نوع ادبیات «به دو دسته دانشی و اخلاقی دسته‌بندی می‌شود... که در آن به موضوع آموزش در شاخه‌ای از دانش پرداخته شده باشد و یا طرح مباحث اخلاقی و اندرزی در آن محور اصلی سخن قرار گیرد» (ناصر و یزدانی، ۱۳۹۲: ۲۶). در تعریف این ادبیات آمده است: «دانشی (چه عملی و چه نظری) را برای خواننده تشریح کند یا مسائل اخلاقی، مذهبی، فلسفی را به شکل ادبی عرضه دارد» (شمیسا، ۱۳۸۱: ۲۶۹). قلمرو ادبیات تعلیمی از لحاظ موضوع و مضمون، وسیع و گسترده است. «موضوعات ادب تعلیمی ممکن است دین و مذهب، اخلاق و سیاست، علم و فلسفه و جز آن‌ها باشد» (فرشیدورد، ۱۳۶۳: ۲۱۲).

ادبیات تعلیمی دارای درون‌مایه‌های متنوعی است؛ «مهم‌ترین درون‌مایه‌های ادبیات تعلیمی موعظه، زهد، اخلاقیات و حتی تغزل‌های حماسی است که درون‌مایه تعلیمی دارد» (شریفی و همکاران، ۱۳۹۹: ۵۳). باید گفت که ادبیات تعلیمی «نوشته‌هایی است که هدفشان آموزش چیزی به خواننده یا مخاطب است. بنابراین تمام نوشته‌های دینی، اخلاقی، حکمی، انتقادی، اجتماعی، سیاسی، علمی، پندنامه و حتی متونی که به آموزش شاخه‌ای از علوم، فنون یا مهارت‌ها می‌پردازند، ادبیات تعلیمی هستند» (یلمه‌ها، ۱۳۹۵: ۶۷). درون‌مایه آموزه‌های اخلاقی، حتی با تغزل نیز پیوند دارد. «درون‌مایه‌های تغزلی و حماسی در ادبیات فارسی به نوعی با آموزش‌های اخلاقی پیوند یافته است» (مشرف، ۱۳۸۹: ۹). دسته‌ای از سخنان پندآمیز، تعالیم اخلاقی و پند و اندرزهایی است «که اصلاح رفتار و کردار پادشاه را وجهه همت خود قرار داده است؛ زیرا حکیمان باستان، جامعه را به منزله

بدن و پادشاه را همچون سر فرض کرده‌اند و از نظر آنان صلاح و فساد آحاد مردم در صلاح و فساد رجال حکومت به‌ویژه شخص پادشاه بوده است» (یلمه‌ها، ۱۳۹۵: ۷۵).

کارکردهای ادبیات تعلیمی، فراتر از بار اخلاقی و پند و اندرز است و امروزه از دیگر کارکردهای آن، «آزادی‌خواهی، حقوق بشر و دموکراسی نیز هست و جنبه اجتماعی قوی‌تری پیدا کرده است» (رضی، ۱۳۹۱: ۱۰۴) و این کارکرد، بررسی صفات اخلاقی حاکمان در مواجهه با منتقدان را ضروری‌تر می‌سازد تا این بُعد از ادب تعلیمی نیز مورد واکاوی قرار گیرد.

۴. آموزه‌های اخلاقی از مواجهه غزالی با منتقدان

غزالی نیز در عصر خویش با انتقادهای فراوانی روبه‌رو بوده است. برخی او را به کم‌دانشی متهم کرده و برخی منتقدان، حتی او را ملحد نامیده‌اند ولی غزالی با الهام از آموزه‌های اخلاقی که ریشه در باور دینی و فکری او داشت، در نهایت آرامش و حلم و بردباری، به نقد منتقدان پاسخ داده است: «بر بعضی عبارات‌های کتاب‌هایش ایرادهای نحوی یا لغوی می‌گرفتند و او با آرامش جواب می‌داد که در لغت چندان وارد نبوده است و از نحو هم فقط بدان اندازه که مطالب خویش را بیان کند آموخته است» (زرین‌کوب، ۱۳۹۳: ۱۸۲).

هرچند غزالی سعه صدر بالایی داشته، یکی از اتهامات بزرگ او، ناشکیبایی و مخالفتش با فلاسفه بوده است. او مخالفت با فلسفه را تا جایی ادامه داد که حتی در مواردی منجر به تکفیر فیلسوفان شد. «تکفیر فلاسفه و پیروانشان از فلاسفه اسلامی، چون ابن‌سینا و فارابی و جز آن‌ها لازم می‌آید» (غزالی، ۱۳۶۲: ۳۲).

مخالفان با برنتابیدن اندیشه‌ها و افکار غزالی، با روی آوردن به تهمت، او را ملحد نامیدند. به‌رغم اینکه او در مخالفت با فیلسوفان، مواضع روشنی داشت ولی برخی او را پیرو فلاسفه می‌دانستند: «در بین تهمت‌هایی که به غزالی زدند، اتهام الحاد بود و گرایش به طرز فکر فلاسفه» (زرین‌کوب، ۱۳۹۳: ۱۷۰). او که با ریاضت‌کشی، زهد، پارسایی و زندگی در سکوت، انسان سلیم‌النفسی شده بود، با تکیه بر آموزه‌های اخلاقی که سرمایه

بزرگ فکری او بود، در برابر هجمه‌هایی که به او می‌شد، مقابله‌ای نداشت که نشان بزرگی روح آن معلم حلیم و علیم بوده است: «با وجود همه نوع مقاومت و ردّ اعتراضی که نسبت به امام غزالی شد، هیچ‌یک از این‌ها در نفس ایشان اثری نکرد و نتوانست او را به مقابله به مثل و مخالفت با دشمنانش وادارد» (ویسی، ۱۳۸۸: ۱۴).

غزالی اخلاق‌گرای به‌کمال‌رسیده، با خودسازی و تزکیه نفس، از مناظره‌های برتری‌جویانه آن عصر، که یکی از راه‌های واکنش به منتقدان است، دوری می‌جست. «ابوبکر بن ولید وی را دعوت به مناظره کرد و غزالی صراحتاً بیان داشت که این کاری است که من آن را در عراق برای کودکان واگذاشته‌ام» (کمپانی زارع، ۱۳۹۱: ۹۱-۹۲).

عصر غزالی، عصر بحث و مجادله و مناظره بود. دگراندیشان در آن روزگار، شامل دو گروه عمده بوده‌اند: گروه نخست شامل زرتشتیان، یهودیان، مسیحیان و گروه دوم شامل برخی مذاهب شیعه، اهل سنت و برخی فرقه‌های اسلامی مثل معتزله و مکاتب فکری مانند فیلسوفان. «غزالی به حکم پختگی افکار به هیچ وجه طرف‌گیری‌های جاهلانه نداشت... زیرا عرفان و تصوف و ریاضت چندین‌ساله عقاید او را تعدیل کرده بود» (همایی، ۱۳۸۷: ۳۸۹).

غزالی با تهذیب نفس و رسیدن به کمالات اخلاقی، ضمن اینکه خود را بری از خطا نمی‌دانست، در برابر منتقدان سعه صدر بیشتری داشت و در سال‌های پختگی فکری، نظرش نسبت به فیلسوفان تعدیل شده بود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۵. آموزه‌های اخلاقی نیکو و نکوهیده

در احیاء علوم‌الدین شاهد صفات اخلاقی نیکو و نکوهیده در مواجهه حاکمان با منتقدان هستیم که این مواجهه باعث مرزبندی آشکار بین دارندگان این صفات شده است. صفات اخلاقی ممدوح را پیامبر اکرم (ص)، برخی ائمه (ع) و خلفای راشدین و صفات اخلاقی مذموم را بعضی از حاکمان به کار بسته‌اند. بدیهی است صفات نیک اخلاقی رسول گرامی اسلام، ائمه اطهار (ع) و خلفای راشدین در این اثر، فراوان بوده که در این پژوهش فقط مواجهه آن‌ها با منتقدان مورد بررسی قرار گرفته است و کمیت صفات نیک برخی ائمه و...، نشانه ناشکیبایی

و نابدباری آن‌ها در مواجهه با منتقدان نیست.

غزالی با یادآوری صفات نیک و برخی صفات ناپسند، تقابل صاحبان صفات اخلاقی و غیراخلاقی در مواجهه با منتقدان را عالمانه تبیین کرده است؛ که در این پژوهش این تقابل، جداگانه بررسی شده تا ضمن تطبیق نوع و نحوه موضع‌گیری‌ها، مواجهه آن‌ها با منتقدان مورد ارزیابی دقیق قرار گیرد.

۱-۵. صفات اخلاقی نیکوی حاکمان دینی

مواجهه توأم با صفات اخلاقی نیکو در مواجهه با منتقدان که شامل انتقادپذیری، صبر و تحمل، مهر و مدارا، عفو و بخشش بوده، بیشتر از ناحیه حاکمان دینی صورت گرفته است. پیامبر اکرم (ص) که سرچشمه مکارم اخلاق و «اسوه حسنه» بوده، در مواجهه با منتقدان سرآمد بود. آن حضرت در سیزده مورد، رفتاری همراه با مهر و مدارا داشته که نه تنها مسلمانان بلکه یهودیان هم از آزادی بیان و عمل برخوردار بوده‌اند. علاوه بر رفتار ستودنی پیامبر اسلام (ص) با منتقدان، حتی مواجهه آن حضرت با معاندان و مخالفان حربی نیز، توأم با رأفت و مهربانی بوده است. آن حضرت نه فقط انتقادهای را می‌شنیده، بلکه آن‌ها را می‌پذیرفته است. منع از لعن مخالفان و مشرکان و درخواست طلب هدایت برای آنان، از آموزه‌های بزرگ اخلاقی آن حضرت است.

اگر اندیشمندی چون ابن‌سینا «پیامبران را شایسته‌ترین انسان‌ها برای حکومت می‌داند» (میراحمدی و احمدی، ۱۳۹۵: ۱۴۲)، یکی از دلایل این شایستگی، برخورداری پیامبر (ص) از عقل قدسی است؛ چون ابن‌سینا عقل قدسی را سرآمد عقول می‌داند. با بررسی مواجهه آن حضرت، معصومین و خلفای راشدین با منتقدان در *احیاء علوم‌الدین*، شایستگی حکومت حاکمان دینی، بیشتر عیان می‌شود.

در سیره پیشوایان ما سنت مشورت‌پذیری و ذمّ ستایشگری، نشان کمال اخلاق و رویکرد والای آن‌ها به اصلاح امور بوده است: «علی (ع) که رهبر جامعه‌ای دینی بود، مردم خود را به "مقام حق و مشورت عدل" فرامی‌خواند، نه به ثناخوانی و ستایشگری» (سروش، ۱۳۷۶ الف: ۲۸۶).

ترویج روحیه مطالبه‌گری و حق‌طلبی و پذیرش آن از سوی فرادستان، سبب

گشایش‌های فراوان در عرصه نقادی می‌شود: «وقتی که پرسشگر با هر پرسشی و با هر عقیده و آیینی می‌تواند در کنار عالم دینی بنشیند و به بحث و گفت‌وگو با او بپردازد، قهراً پرسش ضد ارزش شناخته نشده و پرسشگر بیمار و توطئه‌گر معرفی نمی‌گردد» (رضایی، ۱۳۹۵: ۲۲۱).

بی‌شک لازمه سیاست و حکومت، داشتن اخلاق است. سیاست و اخلاق درهم‌تنیده و جدایی‌ناپذیرند که «در مقام تراحم بین امور اخلاقی و منافع سیاسی، رعایت اخلاق مقدم است» (شنایی و طباطبایی، ۱۳۹۸: ۱۲۷). اینک به بررسی و تحلیل صفات نیک حاکمان دینی که آموزه‌های اخلاقی ارزشمندی در آن نهفته است می‌پردازیم:

۵-۱-۱. صبر و بردباری

راز ماندگاری رفتار برخی بزرگان دینی و اجتماعی در ذهن و زبان مردم، صبر و سکوت پرشکوه آن‌ها در زندگی، به‌ویژه در مواجهه با منتقدان بوده است که بی‌تردید صبر از نشانه کمال اخلاقی انسان بوده و صابران همواره مورد عنایت حق تعالی بوده‌اند. در جنگ احد، بعد از شهادت حمزه عموی پیامبر^(ص) درحالی‌که آن حضرت از این شهادت سخت متأثر شده بود، خداوند متعال در قرآن کریم ایشان را به آرامش، صبر و بردباری فراخواند و خطاب به پیامبر^(ص) فرمود: «وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ» (نحل: ۱۲۷).

صبر و شکیبایی، راز رهایی انسان از تنگناهای زندگی اجتماعی است که گفته‌اند: «توفیق در انواع ابتلائات جز به صبر میسر نیاید» (زمانی، ۱۳۸۲: ۷۲۷). صبر ریشه در اخلاق دارد و این خُلق نیک است که فرد را در برابر نقد ناقدان یا طعن طاعنان، صبور و تاب‌آور می‌سازد.

– صبر پیامبر^(ص) در برابر انتقاد

در عهد حضرت رسول، مسلمانان از چنان آزادی و حق انتقادی برخوردار بودند که ضمن ابراز آزادانه نظراتشان، بی‌هراس از هر عقوبتی، آن حضرت را به کار برای عدم رضایت خدا متهم می‌کردند؛ که صبوری آن حضرت در برابر نقد مسلمانان، ستودنی است: «و پیغامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم وقتی مالی قسمت کرد پس یکی از بدویان مسلمان

گفت که این قسمت برای رضای خدا نکرده‌اند. و این سخن به پیغامبر رسانیدند، رخساره مبارکش سرخ شد، پس گفت: رحمت کناد خدای بر برادرم موسی، او را بیش از این برنجانیدند و صبر کرد» (غزالی، ۱۳۹۲: ربع ۴، ۱۲۲).

- صبوری ابوبکر در برابر دشنام

ابوبکر نیز با الهام از آموزه‌های دینی، در برابر دشنام یکی از اطرافیان صبر پیشه کرد و خشمگین شدن را نشان نقصان نفس می‌دانست: «و مردی ابوبکر را رضی‌الله عنه دشنام زد، او گفت: آنچه خدای عزوجل از تو پوشیده است بیشتر است. پس چنانستی که مشغول بود در نگرستن به تقصیر خود در آنچه از خدای بترسد. چنان که می‌باید ترسید او را- و حق معرفت او بشناسد، پس بدانچه دیگری او را به نقصان نسبت کرد در خشم نشد، چه او در نفس خود به چشم نقصان می‌دید. و آن برای جلالت قدر او بود» (همان: ربع ۳، ۳۵۴).

- صبوری عمر در برابر دشنام مست

عمر، خلیفه دوم نیز زمانی که قصد تأدیب مستی را داشت، با دشنام آن فرد روبه‌رو شد که به‌رغم خشمگینی، واکنشی نشان نداد و او را در حال خشم، حد نزد و اجرای این حد الهی را منوط به رفع خشمش کرد تا کار برای رضای خدا باشد؛ که این عدم واکنش عمر، یادآور اقدام امام علی^(ع) در مواجهه با عمرو بن عبدود است: «و مستی را به خدمت عمرو آوردند، خواست که او را ادب کند، او دشنام زد، عمرو از آن باز بود، گفتند: یا امیرالمؤمنین، چون تو را دشنام زد بگذاشتی؟ گفت: مرا به خشم آورد، اگر در این حال ادب کنم برای خشم خود بود، و دوست ندارم که مسلمانی را برای حمیت خود بزدم» (همان: ۳۷۲).

با آنچه ذکر شد، نیک پیداست که صبر حاکمان دینی در مواجهه با منتقدان، درس بزرگ اخلاق است که غزالی، تنها برخی جلوه‌های آن را در *احیاء علوم‌الدین*، یادآور شده است که توجه به این اصل اخلاقی، گره‌گشای بسیاری از تنگناهای و تلاطمات روحی جامعه امروز است.

۵-۱-۲- آزادی بیان منتقدان

حاکمان دینی به عنوان الگوی عصرها و نسل‌ها، نه فقط معتقد به آزادی بیان بوده‌اند بلکه حرمت منتقدان را نیز پاس می‌داشته‌اند. پیامبر گرامی اسلام^(ص) با سعه صدر پذیرای نظر منتقدان بود تا آنان آزادانه به ابراز نظر بپردازند. آن حضرت با جسارت‌بخشی به منتقدان، فضایی توأم با آرامش و امنیت برای منتقدان فراهم ساخت تا آنان بی‌محبا و بی‌هراس و ایمن و حاکمان، به ابراز نظر بپردازند تا این حق، فراموش و این شعله خاموش نشود. مخالفت آشکار اعراب با پیشنهادهاى آن حضرت، بیانگر اوج آزادی بیان در جامعه توحیدی آن عصر بوده است که «مخالفت انصار با پیشنهاد پیامبر اکرم^(ص) مبنی بر مصالحه با قبیله غطفان، یکی از احزاب شرکت‌کننده در جنگ خندق» (شهیدی، ۱۳۸۸: ۷۷) و «اعتراض انصار به پیامبر اکرم^(ص) درباره چگونگی تقسیم غنایم جنگ حنین» (همان: ۹۶) شرایط مساعد برای اظهار نظر مخالفان را در عصر حضرت رسول عیان می‌سازد.

- برخورد توأم با رأفت پیامبر^(ص) با منتقد

وقتی سائلی از پیامبر^(ص) چیزی طلبید؛ آن حضرت ضمن برآورده ساختن حاجت او، با واکنش سرد آن سائل روبه‌رو شد که این اظهار نظر آزادانه در برابر پیامبر اسلام^(ص) که توأم با تأمین امنیت او بوده، جلوه دیگری از تبلور آموزه‌های اخلاقی در مواجهه با منتقدان است: «روزی اعرابی بیامد و از وی چیزی درخواست، و او را بداد. پس گفت: در حق تو احسان کردم؟ اعرابی گفت: نه احسان کردی و نه اجمال. مسلمانان از این سخن در خشم شدند و قصد وی کردند. پیغامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم گفت: دست بازدارید. پس برخاست و در خانه رفت، و اعرابی را بخواند و در عطای خود مزید فرمود» (غزالی، ۱۳۹۲: ربع ۲، ۷۸۹).

- برخورداری یهودیان از آزادی بیان

در عصر رسول^(ص)، نه فقط مسلمانان بلکه یهودیان نیز از حق آزادی بیان برخوردار بودند و آزادانه به شبهات دینی و ذهنی‌شان را با پیامبر^(ص) در میان می‌نهادند؛ که پاسخ توأم با طمأنینه نبی مکرم اسلام^(ص) به یکی از یهودیان، شکوه آزادی بیان در روزگار اسلام را عیان‌تر می‌سازد. آمده است که «... زید بن ارقم گفت که مردی از جهودان بر پیغامبر علیه‌السلام آمد، گفت: ای ابوالقاسم، نمی‌گویی که اهل بهشت در بهشت بخورند

و بیاشامند؟ و اصحاب خود را گفت: اگر بدین اقرار کند او را غلبه کنم. پیغامبر علیه‌السلام گفت: ... بلی بدان خدای که نفس من در قدرت اوست که یکی را از ایشان قوت صد مرد داده شود در طعام و شراب و مباشرت. گفت: کسی که بخورد و بیاشامد او را حاجت باشد؟ پیغامبر علیه‌السلام گفت: حاجت ایشان عرقی باشد که از پوست‌هاشان روان شود. چون مشک، پس شکم پاک شود» (همان: ربع ۴، ۹۵۸).

این پرسش‌های پرشبهه و پاسخ‌های مستدل و منطقی پیامبر اسلام^(ص)، دارای آموزه‌های اخلاقی فراوانی است؛ تا در برابر منتقدان، تاب‌آوری بیشتری داشته باشیم. به یمن حاکم شدن تعالیم اخلاقی در عهد پیامبر اسلام^(ص)، منتقدان و پیروان ادیان دیگر، آزادانه مسئله‌ها را از آن حضرت جویا می‌شدند: «و ثوبان ثوری، گفت: در خدمت پیغامبر علیه‌السلام ایستاده بودیم، دانشمندی از دانشمندان جهود بیامد و مسئله‌ها پرسید» (همان: ۹۵۸) که این مواجههٔ مهربانانه با یهودیان، نشانهٔ آشکاری از حُسن خلق پیامبر اسلام^(ص)، با پیروان همهٔ ادیان و مذاهب بوده است.

۳-۱-۵. پاسداشت حق مالکیت

حق مالکیت، مانند حق حیات، از حقوق اولیهٔ انسان به شمار می‌رود. نظر به مطلق و انحصاری بودن این حق، مالک اختیار تصرف و بهره‌برداری از مایملک خود را دارد و هیچ فردی نمی‌تواند این حق را از او سلب کند. در مادهٔ ۳۰ قانون مدنی نیز در مورد به رسمیت شناخته شدن این حق آمده است: هر مالکی نسبت به مایملک خود حق همه گونه تصرف و انتفاع دارد، مگر در مواردی که قانون استثنا کرده باشد.

این حق در اسلام به‌عنوان یکی از حقوق انسان، پاس داشته شده است و تعرض در آن تعرض در حق‌الناس تلقی شده است. پیامبر گرامی اسلام^(ص) و برخی حاکمان دینی با حرمت نهادن به این حق، جلوه‌ای دیگر از اخلاق را به نمایش گذاشته‌اند. از جمله بورافع می‌گوید: وقتی برای رسول اکرم^(ص) مهمانی از راه رسیده بود؛ و برای پذیرایی از او، نانی نداشت؛ آن حضرت مرا نزد یکی از یهودیان خیبر فرستاد و گفت: «بگو که محمد می‌گوید که مرا آرد سلف ده یا بفروش تا غرهٔ ماه رجب. او گفت به خدای که به جز به گروی ندهم. پس پیغمبر را خبر کردم. گفت: بدان به خدای که من امینم در اهل

آسمان، و امینم در اهل زمین، و اگر بر من فروختی یا مرا سلف دادی هر آینه بدو بازگازدمی، این زره مرا بر او بر و گرو کن» (همان: ۳۳۵).

پیامبر گرامی اسلام^(ص) ضمن پاسداشت حق مالکیت آن یهودی و عدم ناخرسندی از امتناع او از تحویل آرد، با گرو گذاشتن زره، این درس بزرگ اخلاق را به جامعه داد که باید حق مالکیت را حرمت نهاد و حتی پیامبر اسلام^(ص) حق ندارد بدون جلب نظر مالک، حق اولیة او را نقض کند.

- تأکید عثمان بر حق مالکیت

وقتی عده‌ای تحت تأثیر القائنات دو نفر اخلاک‌گر، مانع استفاده عثمان از آب چاهی شدند؛ خلیفه دستور به احضار آن دو نفر داد و وقتی نزد عثمان آمدند؛ عثمان گفت: «سوگند می‌دهم: شما را به خدای و به اسلام، هیچ می‌دانید که پیغامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم در مدینه آمد و آنجا آب عذب جز در چاه رومه نبود، گفت: چاه رومه که بخرد. و دلو خود با دلو مسلمانان در آن برابر دارد، و به نیکوتر از آن در بهشت بستانند؟ پس من آن را از صلب مال خود بخردم و امروز شما مرا باز می‌دارید که آب از آن نخورم و آب دریا نخورم؟ گفتند: به خدای که همچنین است» (همان: ۸۴۶).

آنچه نظرگیر است؛ به‌رغم توجیه آن افراد، آن‌ها باز هم آزادانه با نظر عثمان مخالفت کردند که این میزان آزادی، حتی برای عدم پذیرش مالکیت خلیفه و ابراز نظر آزادانه، حاوی آموزه‌های اخلاقی درخوری است که خلیفه مسلمین، با ناقضان حق مالکیتش چه برخوردار داشته است.

۵-۱-۴. تأکید بر رعایت ادب

در باور ایرانیان، زرتشت، پیامبر ایران باستان، علاوه بر کردار و پندار نیک، بر گفتار نیک نیز تأکید داشته است. رعایت ادب در برخورد با منتقدان، یکی از تأکیدات همواره ادیان توحیدی، دین مبین اسلام و بزرگان دینی بوده است. خداوند متعال در قرآن کریم حتی مسلمانان را از دشنام دادن به بت‌های کفار منع می‌کند و می‌فرماید: و به (معبود) کسانی که غیر خدا را می‌خوانند ناسزا نگویند که آنان نیز از روی جهل و دشمنی به خداوند ناسزا می‌گویند. ما این گونه عمل هر امتی را برایشان جلوه دادیم (نک: انعام: ۱۰۸). این آیه یکی از مترقی‌ترین دیدگاه‌ها درباره رعایت ادب با مخالفان است.

یکی از آفات در تضاد با قول نرم و لین، بهره‌گیری برخی افراد ناصبور از سخنان ناصواب و فحاشی به دیگران است. «یکی از مواردی که سخن زشت باید از دهان به دور باشد، پاسخ گفتن به دشنام دیگران است. از طرف دیگر در مقام تبلیغ و موعظه نیز کلام شخص پارسا، نرم و زیباست. برخلاف بعضی‌ها که حتی در مقام نصیحت نیز کلامشان به دشنام آلوده است. وقتی خداوند موسی و هارون را به سوی فرعون مبعوث کرد به آنان فرمود که: فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيْنًا؛ با او نرم سخن بگویند» (سروش، ۱۳۷۸: ۳۷۴).

داشتن ادب در مواجهه با منتقدان، درس بزرگ اخلاق‌مداری است که در مکتب پرمهر قرآن و دین، می‌توان در ظلمات زمانه، در راه روشن اخلاق گام نهاد.

– ممانعت از دشنام به کشتگان مشرکان

روح والا و شگفت پیامبر اعظم^(ص) سرچشمه لایتناهی مهر، اخلاق، رحمت و رأفت است. عظمت اخلاقی آن حضرت وقتی تماشایی است که یارانش را از دشنام دادن به مشرکان کشته شده در جنگ بدر منع کرده است. آن حضرت نه فقط با منتقدان بلکه با مخالفان حربی نیز، چنین مواجهه موجه و نیکویی داشته‌اند: «و رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌سلم نهی فرمود از دشنام مشرکان که در بدر کشته شده بودند، و گفت علیه‌السلام: این جماعت را دشنام مزیند...» (غزالی، ۱۳۹۲: ربع ۳، ۲۵۴).

۵-۱-۵. طلب هدایت

پیامبر اسلام^(ص) به‌عنوان «رحمة للعالمین»، الگوی حسنه‌ای برای همه بشریت است. حزن و اندوه بلند او برای هدایت‌ناپذیری قوم، باعث آزادگی روح آن حضرت شد؛ تا جایی که خداوند متعال، خطاب به پیامبرش فرمود: «إِنَّ تَخْرِيصَ عَلَيَّ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ» (نحل: ۳۷) و در سوره فاطر (آیه ۸) باز از پیامبر^(ص) می‌خواهد غم هدایت‌ناپذیری مردم را نخورد.

به رغم همه تأکیدات قرآنی، باز پیامبر^(ص) با قلبی لبریز مهر و رأفت، هدایت مردمش را از خدا می‌خواست. یکی دیگر از آموزه‌های بزرگ اخلاقی پیامبر^(ص) در مواجهه با منتقدان و گاه مخالفان حربی، دعا برای هدایت آنان بود. آن حضرت حتی در حق مخالفان حربی خود در احد هم دعا می‌کرد که «اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ». «غزوه احد هم که در طی آن

حمزه عبدالمطلب عم پیغامبر به قتل آمد و سنگ دشمن دندان خود وی را بشکست و اشارت وحی (غزالی، ۱۳۹۲: ربع ۳، ۱۲۸) دشمن را ظالم خواند، باز پیغمبر در حق مخالفان نفرین نکرد بنابراین الله اهد قومی فانهم لا یعلمون گفت و همچنان از خدای خویش برای این ظالمان هدایت درخواست (همان: ربع ۲، ۱۸۷۱) نمونه‌ای از قدرت و کمال اخلاقی را در رفتار رسول تصویر می‌کند» (زرین کوب، ۱۳۸۰: ۹۷).

مواجهه توأم با رحمت پیامبر^(ص) با برخی اعراب که حتی قصد جان او کرده‌اند و فراتر از انتقاد و مخالفت، تا مرز نزاع و تعرض به آن حضرت پیش رفته‌اند، آموزه بزرگی است که باید این شیوه حکومتی آن رسول، الگویی برای همه حاکمان باشد: «آمده است که پیغامبر علیه‌السلام می‌رفت و آنس در خدمت او بود، اعرابی بیامد و پیامبر را سوی خود کشید، کشیدنی سخت، و پیغمبر بُرد یمانی پوشیده بود که کناره‌های آن درشتی داشت. انس گفت: من دیدم که کناره بُرد از سختی کشیدن در رگ مبارک پیغامبر اثر کرده بود. پس گفت: ای محمد، آن مال خدای که نزدیک تو است مرا ده. پیغامبر سوی او نگریست و بخندید، پس فرمود که مالی به وی دادند. و چون قریش وی را بسیار برنجانیدند و بزدند، گفت: اللهم اغفر لقومی فانهم لا یعلمون: گفت ای بار خدای، قوم مرا بیامرز که ایشان نمی‌دانند» (غزالی، ۱۳۹۲: ربع ۳، ۱۴۶-۱۴۷).

– دعای عثمان در حق امت

دعای عثمان در خون غلتنده در حق امت محمد^(ص) هم، آموزه نیک دیگری از حاکمان دینی است؛ که حتی در واپسین لحظه‌های حیات هم، دعاگوی امت پیغمبرند: «و عبدالله بن سلام گفت کسی را که حاضر بود در آن حال که عثمان در خون غلتید چون وی را خسته کردند، در حال غلتیدن در خون چه گفت؟ گفت شنیدم که می‌گفت: ای بار خدای، امت محمد را فراهم دار» (همان: ربع ۴، ۱۴۵).

دعای پیامبر^(ص) و یارانش، در حق امت و مردمی که آن‌ها را رنجانده‌اند و بر سرشان شمشیر کشیده‌اند، یکی از مترقی‌ترین دیدگاه‌ها در برابر منتقدان و حتی مخالفان حربی است که الگویی برای امروز ماست.

۵-۱-۶. نهی از نفرین و انتقام‌گیری

پیامبر اسلام (ص) با بزرگ‌منشی، عفو و گذشت، بنایی از «مکارم اخلاق» را بنیان نهادند که به‌رغم گذشت سالیان، هنوز هم شکوه آن باورهای روشن و آسمانی، تماشایی است. پیامبری که نه فقط اهل انتقام نبود بلکه حتی از لعن کافران حربی نیز امتناع می‌ورزید. «و در حرب وی را گفتند: یا رسول الله، اگر مشرکان را لعنت فرمایی. گفت: مرا برای رحمت فرستاده‌اند نه برای لعنت. و چون از وی درخواستندی که بر مسلمانی یا کافری، بعموم یا بخصوص، دعای بد گوید، از آن عدول نمودی و دعای نیک گفتی... و از بدیی که در حق او کردندی هرگز انتقام نکشیدی» (همان: ربع ۲، ۷۷۸).

نیک پیداست پیامبری که لعن کافر حربی- که بر سرش شمشیر از نیام کشیده- را بر نمی‌تابد، در نگاه پرعطوفت و در مکتب این آموزگار بزرگ اخلاق و مهر و مدارا، مردم و امتش دارای چه شأن و منزلتی بوده‌اند؛ و این آموزه‌هاست که به‌رغم این‌همه سال، محمد امین (ص) را در جهان بلندآوازه ساخته است.

- توبهٔ ابوبکر از لعن بندگان

در نگاه روشن پیامبری که آموزهٔ قرآنی «إِنْ أٰكْرَمَكُمُ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰاٰكُمْ» بر تارک وجودش می‌درخشد، همهٔ انسان‌ها صاحب حرمت و کرامت‌اند. «لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» بشریت را در نگاه چنین پیامبری عزیز می‌کند. وقتی خبر لعن بندگان توسط ابوبکر به آن حضرت رسید، برآشفته شد و به ابوبکر نهیب زد که سنخیتی بین لعن‌کننده و صدیق بودن وجود ندارد که بعد از این انذار پیامبر (ص)، ابوبکر ضمن آزادی برخی بندگان، از این عمل توبه کرد: «عایشه رضی‌الله‌عنها گفت که پیغامبر علیه‌السلام از ابوبکر رضی‌الله‌عنه شنید که یکی از بندگان خود را لعنت می‌کرد، سوی وی نگریست و گفت: یا ابابکر اللعّانین و صدیقین، کلاً و ربّ الکعبه، اللعّانین و صدیقین! کلاً و ربّ الکعبه، ای، هم لعنت‌کننده باشد و هم صدیق! به خداوند کعبه که این نتواند بود. این دو بار و سه بار بگفت. پس ابوبکر آن روز بعضی بندگان خود را آزاد فرمود و به خدمت پیغامبر علیه‌السلام آمد و توبه کرد» (همان: ربع ۳، ۲۵۷).

- امتناع عثمان از نفرین

عثمان در لحظه هولناک جاری شدن خون بر گونه‌اش، دعا بر لب داشت و قاتلانش را نفرین نمی‌کرد: «و پیری از بنی ضبّه گفت که چون عثمان را زخم زدند و خون بر محاسن او روان شد، می‌گفت: لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین، اللهم انی استعید بک علیهم و أستعینک علی جمیع أموری و أسألک الصبر علی ما ابتلینتی» (همان: ربع ۴، ۸۴۶).
این حُسن خلق که ریشه در روح دین‌مدارانه پیامبر^(ص) و یارانش داشت، آموزه‌های اخلاقی فراموش‌ناشدنی است که امروز هم می‌تواند در این عصر فحطی اخلاق و ویرانی وجدان، بشر را راه نماید و دستگیرش باشد.

۵-۱-۷. تأمین امنیت منتقد

تأمین امنیت یکی از حقوق منتقدان است. منتقد وقتی به نقد روی می‌آورد که که زمینه ابراز نظر آزادانه برای او فراهم باشد. در عصری که ناامنی و اختناق حاکم باشد و به قول مولوی «عقلان سرها کشیده در گلیم» باشند و «حق نشاید گفت جز زیر لحاف»، نباید انتظار داشت منتقدان پای در این راه پریم و خطر بگذارند. هرچند برخی اطرافیان پیامبر^(ص) بعضاً نقد آن حضرت توسط مردم را بر نمی‌تابیدند ولی آن حضرت ضمن تأمین امنیت منتقدان، پذیرای نقد مردم بود و با این خجسته‌اندیشی‌هایش بود که اسلام مرزبورد شد.

– ممانعت از قتل منتقد

پیامبر اسلام^(ص) وقتی با نقد نقادی روبه‌رو می‌شود که او را به عدم عدالت در توزیع غنایم متهم می‌کند، امنیت آن معترض را تأمین می‌کند و مانع تعرض اطرافیان به آن فرد می‌شود: «پیغامبر علیه‌السلام روز حنین نقره به مردمان می‌داد در جامه بلال، مردی وی را گفت: ای پیغامبر خدای، عدل کن، گفت: ...ای نیکبخت، که عدل کند چون من نکنم؟ پس اکنون نوید گشتی و زیانکار شدی اگر من عدل نمی‌کنم. عمر رضی‌الله عنه برخاست و گفت: گردن او را بزنم که او منافق است. پیغامبر گفت: معاذالله، از آنچه مردمان گویند که من یاران خود بکشم» (همان: ربع ۲، ۷۸۷).

این برخورد پدرانۀ آن حضرت با مردی که پیامبر خدا^(ص) را به بی‌عدالتی متهم کرد و یارانش منتقد را منافق نامیدند تا بر او شمشیر کشند، ولی پیامبر^(ص) این منتقد را یار خود دانست و از اینکه یارانش مستوجب قتل باشند به خدا پناه برد؛ که این شیوه برخورد با منتقدان بود که خلقی را شیفته آن حضرت کرد.

۵-۱-۱-۸. عفو و بخشش

عفو و بخشش ویژگی انسان های به کمال رسیده است. عفو زمانی لذت بخش است که فرد آگاهانه و از سر قدرت، گذشت و بخشش داشته باشد. خداوند متعال در قرآن کریم درباره عفو و گذشت می فرماید: «اگر شما گذشت کنید، به پرهیزکاری نزدیک تر است» (بقره: ۲۳۷). غزالی نیز در کتاب *کیمیای سعادت* می نویسد: «هیچ قربت عظیم تر از آن نیست که نیکویی کنی با کسی که با تو زشتی کند، اگر نتوانی باری عفو کن که فضیلت عفو بزرگ است» (غزالی، ۱۳۹۰: ۱۲۱). غزالی در فضیلت عفو و گذشت آورده است: «بدان که عفو آن است که اسقاط کنی حقی را که مستحق آن باشی از قصاص یا غرامت. و آن غیر حلم و فروخوردن خشم است...» (۱۳۹۲: ربع ۳، ۳۷۴).

- پیامبر^(ص) و عفو توطئه گر

حضرت علی^(ع) روایت کرده که حضرت رسول^(ص) ایشان و زبیر را مأمور کرده بود تا در مرغزار خاخ، نامه ای را از زنی که حامل آن بوده است، بستانند. نویسنده نامه حاطب بن ابی بلتعنه، مشرکان را از اقدامات پیامبر^(ص) آگاه کرده بود. وقتی پیامبر^(ص) توضیحات حاطب را می شنود، مانع تعرض به وی می شود: «پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت: او حال خود با شما تقریر کرد. عمر گفت: بگذار مرا تا گردن وی بزنم. پیغامبر گفت: نه، که او در بدر حاضر بود، و توجه می دانی، شاید که حق تعالی بر اهل بدر اطلاع فرموده است و گفته آنچه خواهید بکنید که من شما را بیامرزیدم» (همان: ربع ۲، ۷۸۸-۷۸۷).

پیامبر اکرم^(ص) فراتر از منتقدان، توطئه گران را نیز تا زمان دست نبردن به شمشیر آزاد می گذاشت؛ و این مشی مهرآمیز آن حضرت، مسلمانان را به او و دینش دلداده تر می ساخت.

- امام سجاد^(ع) و عفو دشنام دهنده

برخورد مهرآمیز امام سجاد^(ع) با دشنام دهنده اش از دیگر روایات درخور تأمل است که غزالی به آن اشاره کرده: «و علی بن حسین بن علی را رضی الله عنه مردی دشنام زد، او گلیمی با عَلم پوشیده بود، سوی او انداخت و هزار درم او را صلت فرمود» (همان: ربع ۳، ۳۶۷).

امام سجاده^(ع) نیز به تاسی از اجدادش و با الهام از آموزه‌های دینی، در مواجهه با دشنام‌دهنده‌اش، کریمانه و با عفو و گذشت برخورد کرده است.

۵-۱-۹. انتقادپذیری

انتقادپذیری صفت کسانی است که به درجه‌ای از کمالات اخلاقی و تعالی روح رسیده‌اند که انتقاد دیگران آنان را برنیاشوبد و مهم این است که آن را بپذیرد. در سیره پیشوایان ما نیز سنت حسنه انتقادپذیری رواج داشته است. «علی^(ع) که رهبر جامعه‌ای دینی بود مردم خود را به «مقام حق و مشورت عدل» فرامی‌خواند: نه به ثناخوانی و ستایشگری. وی از مردم انقیاد مسبوق به انتقاد می‌خواست. و همه رهبران دینی چنین‌اند. جامعه دینی اگر بخواهد به راستی مورد پسند پیامبر باشد و اگر بخواهد مشت جاهلانه متقاد مکرّم را باز کند باید عالمان و منتقد را آزاد بگذارد» (سروش، ۱۳۷۶: ۲۸۶).

- امام علی^(ع) و پذیرش نظر منتقد

مولا علی^(ع) که دریای علم و اندیشه بود، در برابر انتقاد فردی که نظرش را نپذیرفت، به منتقد حق داد: «مردی از علی کرم الله وجهه مسئله‌ای پرسید. او جواب فرمود، این مرد گفت: یا امیرالمؤمنین چنین نیست و لکن چنین و چنین است. گفت: أصَبْتُ و أَخْطَأْتُ (حق با توست و من خطا کردم)» (غزالی، ۱۳۹۲: ربع ۱، ۱۰۸).

- عمر و پذیرش نظر منتقدان

این ویژگی در بین صحابه پیامبر^(ص) پررنگ بوده است و نظرات منتقدان را می‌پذیرفته‌اند: «و مشاورت صحابه چنین بود تا به حدی که زنی بر عمر رضی الله عنه، سخن وی را رد کرد و او را بر حق آگاهانید - در آن حال که بر ملامت مردمان خطبه می‌گفت - و او فرمود: أصَابْتُ امْرَأَةً و أَخْطَأْتُ رَجُلًا (زنی درست گفت و مردی خطا کرد)» (همان: ربع ۱، ۱۰۸).

- انتقاد از عمر و توبه او از عملش

عمر از دیوار خانه فردی بالا می‌رود و او را در حال عمل مکروه می‌بیند. عمر برای آن عمل، به فرد تذکر می‌دهد؛ که پاسخ آن فرد به عمر، باعث ندامت و توبه عمر از کرده‌اش می‌شود: «آمده است که عمر بر سرای مردی به دیوار بر شد و او را در حالی

مکروه دید، و بر وی انکار کرد. او گفت: یا امیرالمؤمنین، اگر من از یک وجه معصیت کردم، تو از سه وجه معصیت کردی، عمر گفت: آن سه وجه چیست؟ گفت: حق تعالی فرموده است ولاتجسسوا. و تو تجسس کردی؛ و فرموده است وأتوا الثیوب من أبوابها، و تو از راه بام آمدی؛ و فرموده است لا تدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم حتی تستأنسوا و تسلموا علی اهلها، و تو درآمدی و سلام نگفتی. پس عمر وی را بگذاشت و شرط کرد که از آن توبه کند» (همان: ربع ۲، ۷۰۲).

- پذیرش انتقاد صبه توسط عمر

ابوموسی اشعری امیر بصره در خطبه نماز بعد از حمد پروردگار و درود بر حضرت رسول (ص) به جان عمر دعا می کرد که باعث خشم صبه محصن عنزی شد. صبه در اعتراض به ابوموسی گفت: چرا عمر را بر ابوبکر برتری دادی و از او یاد نکردی؟ ابوموسی از صبه به عمر شکایت کرد. عمر دستور احضار صبه را داد. صبه نزد عمر رفت و گفت: «به چه سبب روا داشتی ای عمر که مرا از شهر خود ازعاج فرمودی؟ بی گناهی که کردم... او خطبه می کرد، پس از حمد و ثنای باری تعالی و درود بر پیغمبر علیه السلام، تنها تو را دعا می گفت. مرا خشم آمد، گفتم: چرا یارِ وی را به دعا نگوئی، و او را بر وی تفضیل می کنی؟ عمر چون این بشنید گریستن گرفت... پس سوی ابوموسی نامه نوشت و او را ملامت کرد و تغییر خطبه واجب داشت» (همان: ۷۴۰-۷۴۱).

- عمر و پذیرش انتقاد سلمان

عمر یادآوری عیب هایش توسط دیگران را هدیه می داند و برای چنین کسی، از خداوند طلب رحمت می کند. او با پذیرش انتقاد سلمان، سنت حسنۀ انتقادپذیری را استمرار بخشیده است.

«عمر رضی الله عنه گفتی: رحم الله امرأ اهدی إلی عیوبی، ای، رحمت کناد خدای بر مردی که عیب های من بر من هدیه فرستد. و سلمان را چون از سفر بازآمد پرسید که از من به تو چه رسیده است که آن را کراهیت داری؟ او از این استعفا نمود، عمر در پرسیدن الحاح فرمود، او به ضرورت گفت: چنین شنیدم که دو نانخورش بر یک خوان جمع کرده ای و دو جامه داری، یکی روز را و یکی شب را. گفت: جز از این چیزی شنیده ای؟ گفت: نی. گفت: از این دو فارغ شدیم» (همان: ربع ۳، ۱۳۵).

عمر به‌عنوان خلیفه دوم مسلمین، بیشتر از دیگر خلفا مورد انتقاد قرار گرفته است که با سعه صدر با منتقدان روبه‌رو شده است.

۱-۱۰-۵. مدارا

یکی از جلوه‌های آموزه اخلاقی و کرامت انسانی مدارا با منتقدان و مخالفان است. «مدارا در اصطلاح به معنای عدم مرافعه یا اجازه دادن از روی قصد و آگاهی به اعمال، عقاید و رفتاری است که مورد پسند شخص نباشد و در اصطلاح سیاسی به معنای مدارا نمودن، خویشتن‌داری نسبت به مخالفان یا رقبای سیاسی و نیز بسط تفکر در فضای سالم سیاسی است» (میری، ۱۳۷۷: ج ۱، ۲۶۶).

مدارا آغاز دیگردوستی و زندگی توأم با آرامش و نیک‌خواهی است: «گام نخست در راه رسیدن به صلح و دوستی و زندگی سعادت‌مند، مداراست؛ این خود سبب دوری از تعصب و در پی آن صلح و آشتی انسان‌ها و زندگی مسالمت‌آمیز می‌گردد» (وفایی فرد و کزازی، ۱۳۹۶: ۵۲).

مدارا با منتقدان، بسترساز رشد جامعه است؛ در پرتو مهر و مداراست که افکار، عقاید و نقدها، بروز و ظهور می‌یابند. خداوند متعال در قرآن کریم، توصیه کرده تا بدی دیگران با نیکی دفع شود و با خلق مدارا داشت (فصلت: ۴۱) و توجه به این آموزه اخلاقی، باعث گرایش انبوه مردم به پیامبر^(ص) و ائمه^(ع) گردید.

- مدارای پیامبر^(ص) با ربایندگان ردایش

پیامبر مکرم اسلام^(ص) با فروتنی و صبوری و از سویی با مهر و مدارا، با منتقدان و مخالفان برخورد می‌کرد. اگر این شیوه حکومت‌داری نبود، دین و دعوت آن حضرت، در شبه جزیره خشک عربستان خاموش و فراموش می‌شد. مدارای پیامبر با تعرض‌کنندگان، الگویی برای همه روزگار است تا حاکمان نیک بنگرند که پیامبرشان که خداوند اگر او را الگوی حسنه می‌داند، ثمره این صبر و مداراهای آن حضرت است: «و جبیر بن مطعم گفت که در اثنای آن چه با پیغامبر علیه‌السلام می‌رفتم و مردمان با او بودند در بازگشتن از حنین، اعرابیان خواستند تا او را مضطر گردانند، پس ردای او در ربودند، پس پیغامبر علیه‌السلام بایستاد و گفت: ردای من مرا دهید، اگر مرا به عدد این درختان خار چهار پا

بودی هرآینه میان شما قسمت کردمی، پس مرا بخیل و دروغزن و بد دل نیافتیدی» (غزالی، ۱۳۹۲: ربع ۳، ۵۳۱).

- مدارای پیامبر^(ص) با منتقدان بلال

وقتی برده سیاه عرب، در مکتب محمد^(ص) بلال آزاده و اذان‌گوی کعبه می‌شود، وقتی با تحقیر برخی اعراب روبه‌رو می‌شود، با پاسخی توأم با منطق و مدارا، آنان را از کبر جاهلیت بازمی‌دارد. «بلال روز فتح بر کعبه بانگ نماز گفت، پس حارث بن هشام و سهیل بن عمرو و خالد بن اسید گفتند: این بنده سیاه بانگ نماز گوید! پس [خدای] گفت: إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ و پیغامبر علیه الصلاة والسلام گفت: ان الله قد اذهب عنكم عبية الجاهلية، کلکم بنو آدم و آدم من تراب، ای، خدای عزوجل از شما کبر جاهلیت ببرد، همه پسران آدمید و آدم از خاک است» (همان: ۷۸۶).

این پاسخ پیامبر^(ص) به طاعنان به بلال، آمیزه‌ای از آموزه‌های اخلاقی نظیر صبر، مدارا، فروتنی و پاسداشت کرامت انسانی است که آن حضرت به یارانش یادآور شد.

۵-۱۱. مناظره با منتقدان

مناظره یکی از راه‌های تبیین دیدگاه و اثبات حقانیت نظر افراد بوده است. بزرگان دینی با تکیه بر مناظره‌های حکمی، به دنبال اقتناع دیگران بوده‌اند تا آن‌ها را به سمت فلاح و صلاح رهنمون شوند. مناظره حکمی، مناظره‌ای است که بین دو نفر حول محور یک موضوع عقیدتی یا فکری صورت می‌گیرد که در این اثر، این مناظره بیشتر مورد تأکید است. بهره‌گیری از مناظره در مواجهه با منتقدان که بر پایه موضوع و اصولی مشخص استوار بوده، یکی از آموزه‌های اخلاقی درخور ستایشی است که نهادینه شدن فرهنگ گفت‌وگو را ضروری‌تر می‌سازد و در این زمانه نیز می‌تواند بسیار راهگشا و کارگشا باشد.

توصیه قرآن هم به مجادله برای حجت آوردن و هدایت آنان بوده است: «و همیشه پیغامبران با منکران و جاحدان مجادله فرمودندی و حجت گفتندی: قوله تعالی: وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ. و صحابه نیز مجادله کردند ولیکن به وقت حاجت، و در زمان ایشان حاجت اندک بود» (همان: ربع ۱، ۲۱۷).

- امام علی^(ع) و مناظره با منتقدان

در برخی منابع مذهبی، روایات متعددی در مورد مناظره‌های امام علی^(ع) و برخی ائمه^(ع) و خلفا با اهل کتاب مطرح شده است. امام علی^(ع) با تأکید بر جدال احسن، پیش از آغاز برخی جنگ‌ها، به گفت‌وگو با منتقدان و مخالفان روی می‌آورد. از جمله غزالی آورده است: «و اول کسی که مبتدعان را به مجادله دعوت کرد تا به حق بازآیند علی بوطالب بود رضی الله عنه، که ابن عباس را در خوارج فرستاد تا با ایشان مناظره کند، و او ایشان را گفت: بر امام خود چه اعتراض دارید و چه چیز از وی ناپسندیده می‌دانید؟ گفتند: با جماعتی قتال فرمود، و برده نکرد و غنیمت نگرفت، [اگر مسلمان بودند چرا قتال کرد، و اگر کافر بودند چرا برده نکرد و غنیمت نگرفت؟] فرمود: اگر عایشه که به حکم نص قرآن مادر شماسست، در سهم کسی از شما آمدی، آنچه بر ملک خود روا دارید، بر وی روا داشتیدی؟ گفتند: نی. و بر این مجادله دو هزار کس به طاعت آمدند» (همان‌جا).

- سخن گفتن به قدر عقول مردم

سخن گفتن به قدر عقول مردم، هنر بزرگ پیامبر اسلام^(ص) بوده که فرموده: «إنا معاشر الانبياء نكلم الناس على قدر عقولهم». که این اصل مورد عنایت امام علی^(ع) نیز بوده است. از جمله آن حضرت در گفت‌وگو با ملحدان نیز به این اصل مهم توجه داشته است. «علی رضی الله عنه یکی از ملحدان را گفت: اگر حق آن است که تو می‌گویی، پس هم تو خلاص یافتی و هم ما، و اگر حق آن است که ما می‌گوییم، خلاص ما یافتیم و تو هلاک گشتی. و این از آن نگفت که در آخرت به شک بود، ولیکن بر اندازه عقل ملحد سخن گفت و بیان کرد که اگرچه او متیقن است مغرور است» (همان: ربع ۳، ۸۰۱).

با مرور مواجهه مثبت حاکمان دینی با منتقدان، صفات اخلاقی نیکوی این بزرگان، علاوه بر نقش الگویی برای جامعه، می‌تواند بسترساز شکل‌گیری اخلاق در عرصه‌های مختلف سیاسی- اجتماعی شود. این مواجهه لبریز آموزه‌های اخلاقی حاکمان آن عصر، امروزه نیز می‌تواند برای حاکمان و مردم به‌عنوان یکی از مترقی‌ترین شیوه‌های حکومتی در مواجهه با منتقدان، نقش الگویی داشته باشد.

۲-۵. صفات اخلاقی نکوهیده حاکمان

وجود رذایل اخلاقی در وجود انسان، ثمرهٔ نفس امارهٔ سرکش و طغیانگری است که آدمی را از فراز جایگاه خلیفهٔ خدایی، به فرود «اسفل السافلین» می‌کشاند. برخی حاکمان با خوی ناپسند خودبرتربینی، اسیر نفس اماره شده‌اند و این خوی پلید شیطانی، شوم‌اندیشی را در وجود این طاغیان فرعونی و نمرودیان بیشتر کرده است.

این حاکمان تحت تأثیر رذایل اخلاقی، از کمالات انسانی فاصله گرفته‌اند. صفات اخلاقی ناپسند حاکمان آن عصر، که منشأ قدرت خود را فرازمینی و خود را فراتر و برتر از انسان‌های دیگر می‌دانستند سبب شده بود این حاکمان، نسبت به مردم نگاه تکلیفی داشته باشند و آنان را برای ابراز نظر محق ندانند. آن‌ها از کوچک‌ترین نقد برآشفتگی و خشمگین می‌شدند و در مواردی دستور شکنجه یا قتل منتقدان را می‌دادند.

وجود صفات اخلاقی نکوهیده، منشأ بسیاری از ظلم و ستم‌ها بوده است و باعث مواجههٔ منفی با منتقدان شده که در ذیل به مرور آن‌ها پرداخته می‌شود:

۲-۵-۱. خشم

خشم باعث می‌شود یکی از حقوق منتقدان که حق امنیت شخصی است، نقض شود. در فضای سنگین کینه‌ورزی و خشم بر مردم، بدیهی است که منتقدان، جرئت اظهار نظر ندارند.

یکی از صفات اخلاقی نکوهیده و روح‌آزار خشم است. وقتی خشم بر فردی غلبه کند، عنان اختیار از او ربوده می‌شود. غزالی دربارهٔ آثار خشم می‌گوید: «و اما اثر او در اعضا زدن و فروگرفتن و دریدن و کشتن و خستن است... و باشد که دست بر زمین زند و بدود، چون واله مست مدهوش متحیر؛ و بسی باشد که درافتد و از شدت خشم، دویدن و برخاستن نتواند...» (همان: ربع ۳، ۳۴۸).

خشم باعث نابودی عقل و باعث سلب امنیت منتقدان می‌شود: «و از درهای بزرگ او خشم و شهوت است. چه خشم هلاک عقل است؛ و چون لشکر عقل ضعیف شود، لشکر دیو اقدام نماید و ناگهان درآید. و هرگاه که آدمی در خشم شود، دیو او را بازیچهٔ خود سازد، چنان‌که کودک گوی را» (همان: ۶۷).

- خشم معاویه بر منتقد

خشم معاویه بر منتقد، حاکی از اوج ناامنی در آن روزگار است: «و روایت کرده‌اند که معاویه عطا را از اهلش بازگرفت، پس بومسلم خولانی برخاست و گفت: ای معاویه از رنج تو و رنج پدر تو و مادر تو نیست. معاویه از این سخن در خشم شد و از منبر فرود آمد و مردمان را گفت: جای خود نگاه دارید» (همان: ربع ۲، ۷۴۰).

- خشم بوجعفر منصور

سخن حق بر زبان راندن و نه‌راسیدن از حاکمان در بیان حقایق، هنر دست ازجان‌شستگان است. ابن ابی‌ذیب یکی از منتقدانی است که در پاسخ به بوجعفر که نظرش را در مورد خود جويا می‌شود می‌گوید: «گواهی می‌دهم که تو این مال‌ها بناحق ستده‌ای و در ناوجه صرف کرده‌ای، و گواهی می‌دهم که ظلم بر در تو شایع است. پس ابوجعفر به زانو شد و قفای ابن ابی‌ذیب را بگرفت و گفت: به خدای که اگر من اینجا نشسته نباشم فارس و روم و دیلم و ترک این جای را از تو بگیرند... پس ابوجعفر وی را بگذاشت و گفت که به خدای اگر نه آن استی که می‌دانم که تو راست گویی هرآینه تو را بکشتمی» (همان: ۷۴۷).

- خشم حجاج از صراحت کلام حسن بصری

در مجلسی حجاج زبان به بدگویی حضرت علی^(ع) گشود؛ وقتی حجاج نظر حسن بصری را جويا شد، حسن با ذکر فضایل امام علی^(ع) به ستایش از آن حضرت پرداخت که این سخنان باعث آشفته شدن و خشم حجاج شد. حسن گفت: «... علی از آن جمله است که خدای عزوجل ایشان را هدایت داده از اهل ایمان، پس گویم که او پسر عم پیغامبر است صلوات الله و سلامه علیه، و داماد او بر دختر او، و دوست‌ترین مردمان نزدیک او، و صاحب سبق‌های بابرکت که حکم ازلی در حق وی بدان سابق بود؛ تو نتوانی و هیچ کس از مردمان نتواند آن را از او بازدارد... پس حجاج از این سخن متغیر شد و روی ترش گرفت و به خشم از تخت برخاست و به خانه‌ای که در پس او بود دررفت» (همان: ۷۴۳-۷۴۴)

- خشم عمر بن هبیره از نصیحت حسن بصری

در روایتی آمده است که عمر بن هبیره، از حسن بصری می‌خواهد در مورد یزید اظهار نظر کند؛ حسن می‌گوید: «نصیحت و تعهد ایشان بدانچه مصلحت ایشان در آن بود واجب؛ پس حق ایشان آن است که ایشان را به نصیحت حفاظت کنی» (همان: ۷۴۵). پس از آن حسن بصری شروع به نصیحت هبیره کرد و گفت: «ای پسر هبیره از خدای بترس که زود باشد که رسول رب‌العالمین به تو آید و تو را از تخت دور کند و از فراخی کوشک به تنگی گور برد... پس ابن هبیره گفت: ای شیخ آهسته باش... پس پسر هبیره برخاست، روی ترش گرفته و گونه برگشته» (همان: ۷۴۶).

– خشم هشام عبدالملک

وقتی هشام عبدالملک به حج رفت، چون به مکه رسید گفت مردی از اصحاب پیامبر^(ص) را نزد من بیاورید. که گفتند همه فوت شده‌اند؛ در نهایت طاوس یمانی، از تابعین را آوردند. وقتی طاوس نزد هشام آمد از لفظ امیرالمؤمنین برای هشام استفاده نکرد و «گفت: ای هشام چونی؟ هشام را نایره خشم اشتعال پذیرفت و قصد کشتن طاوس کرد. وی را گفتند: تو در حرم خدای و حرم پیغمبر اویی، این امکان ندارد. گفت: ای طاوس، تو را چه بر آن داشت که چنین کردی؟ طاوس گفت: چه کردم؟ خشم او زیادت شد، گفت: نعلین بر حاشیه بساط من بیرون کردی و دست مرا نبوسیدی و مرا با لقب امیرالمؤمنین خواندی و به کنیت یاد نکردی و در برابر من بنشستی و گفتی: چگونه‌ای ای هشام» (همان: ۳۱۵-۳۱۶)؟

این ناخشنودی و خشم، از حاکمی که خود را اسیر القاب و عناوینی چون امیرالمؤمنین ساخته است، حاکی از خوی فرعونی این حاکمان بود که گاه خود را بر جای خدا نشانده بودند و برای نیل به اهدافشان، جفا در حق خلق خدا را روا می‌داشتند.

۲-۲-۵. نقض امنیت شخصی

فقدان اخلاق، نداشتن سلامت روح و تهذیب نفس، انسان را کینه‌توز و مستبد می‌سازد. شکنجه که در تضاد با حقوق بشر و بسیاری از حقوق اولیه انسان است، نشانه قساوت قلب پادشاهان و زورمندان اخلاق‌ستیز است درحالی‌که «هیچ کس حق ندارد که انسان دیگر را جسمی یا روانی شکنجه کند و آزار دهد» (ملکیان، ۱۳۸۵: ۱۹۹).

انسان ضمن برخوردارگی از برخی حقوق اولیه، باید از امنیت و مصونیت فردی نیز

برخوردار باشد. نبود مصونیت فردی، نقض آشکار حقوق بشر و نقض حقوق اولیه منتقدان است. «حق آزادی و امنیت شخصی از حق‌های اولیه و از شرط‌های زیربنایی برای نیل به دیگر آزادی‌ها و حق‌هاست؛ چراکه در شرایط فقدان آزادی جسمانی و وجود تهدیدات امنیتی، امکان برخورداری از سایر حقوق و آزادی‌ها متزلزل می‌گردد. در واقع بهره‌مندی از حقوق بشر در بستر حق‌های زیربنایی همچون حق حیات و حق آزادی و امنیت شخصی میسر خواهد بود» (هاشمی و زارع، ۱۳۹۵: ۲۰۳).

با وجود امنیت شخصی، انسان از بسیاری از تهدیدها مصون می‌ماند: «مقصود از امنیت شخصی یا مصونیت فردی یا آزادی فردی به معنای اخص کلمه، این است که فرد از هرگونه تعرض و تجاوز مانند قتل، جرح، ضرب، توقیف، حبس، تبعید، شکنجه و سایر اعمال غیرقانونی و خودسرانه یا اعمالی که منافی با شئون و حیثیت اوست... مصون و در امان باشد» (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۸۸: ۵۱).

- تازیانه زدن به دلیل امتناع از بیعت با فرزندان مروان

یکی از صفات نکوهیده اخلاقی، تازیانه خوردن فرد برای بیعت نکردن است: «و از سعید مسیب آمده است چون از بیعت ولید و سلیمان، پسران عبدالملک مروان، امتناع نمود و گفت هرگز دو تن را بیعت نکنم، چه پیغامبر صلی الله علیه وسلم از دو بیعت نهی فرموده است، وی را گفتند: از یک در در رو و از دیگری بیرون آی. گفت: به خدای که روا ندارم که کسی به من اقتدا کند. پس بدین سبب او را صد تازیانه زدند، و پلاس سیاه پوشانیدند» (غزالی، ۱۳۹۲: ربع ۲، ۳۱۲).

- عقوبت عبدالله مرزوق توسط مهدی عباسی

دور کردن مردم از کعبه برای زیارت رفتن مهدی عباسی یادآور بخشی از اوضاع امنیتی حاکم در آن روزگار و تنگ شدن عرصه بر منتقدان است: «چون مهدی عباسی... طواف آغاز کرد، مردمان را از خانه دور کرد. عبدالله مرزوق به حسبت ردای او بگرفت و بجنانید و گفت: بنگر که چه می‌کنی! جماعتی از راه دور آمده‌اند، تو ایشان را مانع می‌باشی؟ تو را بدین خانه که سزاوارتر از ایشان گردانیده است؟ پس مهدی در روی او بنگریست... پس فرمود که وی را بگرفتند و به بغداد بردند، و نحواست که آنجا وی را عقوبتی کند که در

عامه شنیع نماید، و به پایگاه فرستاد تا ستوربانی کند. و اسبی بدخوی و دندانگیر بدو دادند تا وی را به دندان خسته کند... پس وی را در خانه‌ای حبس فرمود و کلید آن به دست خود گرفت... پس همواره محبوس بود تا مهدی وفات کرد» (همان: ۶۸۵).

۵-۲-۳. تهدید و ارباب

انسان آزاد آفریده شده که زندگی توأم با آرامش، حق طبیعی اوست. هیچ کس حق ندارد این حق طبیعی را از انسان سلب کند. توسل به هر نوع تهدید و تحدید برای خدشه به آرامش فرد، مستوجب عقوبت است که در قانون مجازات اسلامی، با جرم‌انگاری صورت گرفته، تهدیدکننده به دو ماه تا دو سال زندان محکوم می‌شود. تهدید و ارباب یکی از شیوه‌های ضد اخلاقی برخی حاکمان برای نیل به اهدافشان بود. تهدید که در لغت به معنای ترسانیدن و بیم‌آفرینی و دادن وعده عقوبت است، در اصطلاح حقوق، معنای ایجاد بیم بر جان، مال یا آبروی دیگری از آن استنباط می‌شود. برخلاف حاکمان دینی که قلبشان نسبت به مردم لبریز مهر و رحمت بود، حاکمان غیردینی که فاقد پشتوانه مردمی و دینی بودند، با روی‌آوری به تهدید و سلب حقوق طبیعی و اولیه انسان‌ها، بذر ناامنی در دل مردم می‌افشانند تا زمینه استمرار حکومت وحشت‌زایشان بر مردم فراهم شود.

- ترس از فتنه حجاج

حاکمی چون حجاج، که یکی از مستبدترین حاکمان بوده، با حاکم ساختن فضای رعب و وحشت، چنان عرصه را بر منتقدان و مردم تنگ کرده بود که مردم از بیم او، از حداقل آزادی اظهار نظر برخوردار بوده‌اند. این خوی اخلاق‌سوز آن حاکم مستبد، سند سنگدلی حجاج است.

رُعب‌آفرینی حاکمی چون حجاج به حدی بوده، که فردی چون احمد حنبل از بیم فتنه حجاج حتی برای ادای فریضه نماز هم جرئت بیرون رفتن ندارد: «احمد حنبل را گفتند که در بیرون نیامدن برای نماز، حجت تو چیست و ما به لشکریم؟ گفت: حجت من ابراهیم تیمی و حسن است، ایشان از فتنه حجاج ترسیدند، و من نیز از فتنه می‌ترسم» (همان: ۳۲۹).

- ترس از شر حجاج

یکی دیگر از مصادیق بیم‌آفرینی حجاج، احضار فقهای بصره و کوفه و اهانت به امام علی^(ع) بود، که برخی فقها از بیم جانشان با او همراهی کرده‌اند: «و از ابن عایشه آمده است که حجاج فقهای بصره و فقهای کوفه را بخواند. پس ما بر او دررفتیم، و حسن بصری آخرین کسی بود که دررفت. حجاج گفت: مرحبا به ابوسعید نزدیک من آی. پس کرسی بخواست و پهلوی تخت خود بنهاد، و حسن بر آن بنشست. پس حجاج بر ما مذاکرات می‌کرد و از ما می‌پرسید. در اثنای آن ذکر علی بن ابیطالب بر زبان راند و قدحی کرد، و ما نیز برای مقاربت او کلام‌ها گفتیم از بیم شر او» (همان: ۷۴۳).

- تهدید منتقد به قتل

وقتی به حجاج خبر رسید که حسن بصری او را نفرین کرده تا خدا او را هلاک گرداند— چون بندگان خدا را برای تصاحب درم و دینارشان می‌گشتند— دستور احضار او را داد. وقتی حجاج از حسن پرسید چه عاملی باعث این نفرین تو در حق من شده، حسن در نهایت آزادگی گفت: «آنچه خدای عزوجل بر عالمیان پیمان بسته است که حق را بیان کنند و آن را نپوشند. گفت: ای حسن، زبان را نگاه دار، و بپرهیز از آنکه از تو به من چیزی رسد که آن را کراهیت دارم، چه به سبب آن سر تو را از تن جدا کنم» (همان: ۷۴۴). که حجاج او را تهدید می‌کند که زبانش را نگهدارد وگرنه سرش را از تن جدا می‌کند.

- تهدید منتقد توسط حجاج

در مجلسی حسن بصری از حجاج به زشتی یاد کرد؛ یکی از اهالی شام که در آن مجلس حاضر بود نزد حجاج رفت و سخن چینی کرد. وقتی گفتند امیر تو را می‌خواند، اطرافیان از بیم عقوبت کردن حسن، سخت به وحشت افتادند. وقتی حسن نزد حجاج رفت خطاب به حسن گفت: «بی پدر بادی! مردمان را بر من اغرا می‌کنی؟ و مع‌ذک من نصیحت تو را متهم نمی‌دارم، پس تیغ زبان خود در نیام کن» (همان: ربع ۳، ۶۸۶).

۵-۲-۴. فقدان آزادی بیان

ندادن آزادی بیان، سیره حاکمانی است که با تعالیم اخلاقی و دینی، سخت بیگانه‌اند. هرچه این بیگانگی با اخلاق بیشتر باشد، تحدیدها و محدودیت‌ها بیشتر خواهد شد. انسان به‌عنوان اشرف مخلوقات، باید حق آزادی اندیشه و بیان داشته باشد. بی‌شک بیان

نظر و عقیده، موافقان و مخالفانی دارد. آنچه مهم است بالا بردن سعه صدر و پذیرش نظر منتقدان است که می‌تواند زمینه رشد و بالندگی فکری را به دنبال داشته باشد. برخی متفکران لازمه یک جامعه را در تبادل اندیشه‌ها و گفت‌وگو می‌دانند و آن را معادل زیستن تلقی می‌کنند: «زیستن مساوی است با شرکت کردن در گفت‌وگو، پرسیدن، گوش دادن، پاسخ دادن، موافقت کردن، مخالفت کردن و...» (تودوروف، ۱۳۹۱: ۱۵۱).

حق آزادی بیان مهم‌تر از حق آزادی اندیشه است؛ زیرا اندیشه زمانی تبلور پیدا می‌کند که بیان شود. پذیرش حق آزادی بیان و تضمین آن برای منتقدان یک ضرورت است.

– معاویه و ندادن فرصت اظهار نظر

نداشتن حق آزادی بیان به علت شرایط غربت اخلاق در آن دوره، از موارد دیگری است که در تبیین اوضاع آن روزگار نقش مؤثری داشته است: «و حسن گفت: پیش معاویه سخن می‌گفتند و احنف خاموش بود، گفتند چرا سخن نگوئی؟ گفت: اگر دروغ گویم از خدای ترسم، و اگر راست گویم از شما» (غزالی، ۱۳۹۲: ربع ۳، ۲۳۵).

۵-۲-۵. قتل منتقدان

ارتکاب قتل، بیانگر مرگ اخلاق در دل یک انسان است. آنان که مرتکب قتل شوند، ابتدا اخلاق و فضایل انسانی را در دل خویش دفن نموده‌اند. راز بسیاری از خون‌ریزی‌ها و انسان‌کشی‌ها، به فقدان اخلاق بازمی‌گردد و نقض آشکار حق حیات است.

در قرآن کریم نیز کشتن انسان با قتل تمام انسان‌ها برابر دانسته شده است (مائده: ۳۲) و فرد قاتل در آخرت در جهنم جایگیر خواهد شد (نساء: ۹۳). و کیفر چنین افرادی، اعدام در نظر گرفته شده است (اسراء: ۳۳) که برای بازدارندگی از ارتکاب قتل، بسیار مؤثر است. اهمیت حق حیات در اسلام به حدی است که علاوه بر بزرگسالان، خون کودکان نیز محترم شمرده شده است (همان).

علاوه بر اسلام، حق حیات در دین یهود نیز مورد تأکید قرار گرفته است: «در تورات، خون نماد مقدس زندگی دانسته شده است. حکم "قتل مکن" یکی از احکام ده فرمان است که بر ضرورت حفظ حیات انسانی تأکید دارد» (احسانی مطلق و مفتاح، ۱۳۹۴: ۱۲۸).

حق حیات، یکی از حقوق اولیه هر انسان است. اگر این حق طبیعی رعایت نشود یا

از انسان سلب شود، حقیقت انسان انکار شده است: «حق زندگی از جمله حقوق فطری و طبیعی انسان است که پایه و اساس تمام حقوق انسانی به شمار می‌رود؛ زیرا همه حقوق بسته به وجود شخص است و بدون او مفهومی ندارد چون زندگی محبتی است که خداوند آن را به بشر ارزانی داشته است» (فریدی، ۱۳۹۲: ۱۲۶).

نقض حق حیات، نقض اساسی‌ترین حقوق انسان است که سوگمندان، در بلندای تاریخ از سوی برخی خودکامگان، متحجران و تنگ‌نظران که رذایل اخلاقی وجودشان را احاطه کرده، آشکارا نقض شده است.

- قتل حطیط توسط حجاج

شکنجه مخالفان و قتل آنان از دیگر موارد نقض حق امنیت شخصی است که غزالی آن را روایت کرده است: «و آمده است که حطیط زیات را بر حجاج آوردند... گفت بر من چه می‌گویی؟ گفت: می‌گویم که تو از دشمنان خدایی در زمین، حرمت‌ها می‌شکنی و مسلمانان را به گمان می‌کشی. گفت: بپرید او را عذاب کنید. پس کار عذاب بدان حد انجامید که برای وی نی‌ها بشکافتند، پس بر گوشت وی نهادند و آن را به رشته‌ها بستند، پس قصبه می‌کشیدند تا گوشت وی برکنند، و نشیندند که او سخنی می‌گفت. پس حجاج را گفتند که در آخرین رمق است. گفت: بپرید او را در بازار اندازید... پس وفات کرد. و او هژده‌ساله بود» (غزالی، ۱۳۹۲: ربع ۲، ۷۴۴).

- قتل جوان سیاح توسط مأمون

پند دادن جوان سیاح به مأمون که او را ظالم خوانده و خشم مأمون بر او، منجر به گردن زدن آن سیاح شده است. حارث محاسبی می‌گوید: «شبی در محراب نشسته بودم که جوانی آمد و پیش من نشست. گفتم تو کیستی؟ گفت: از سیاحانم... گفتم: کجا خواهی رفت؟ گفت: خیز و با من بیا. پس همواره می‌شتافت تا بر امیرالمؤمنین مأمون دررفت و سلام گفت، پس وی را گفت: ای ظالم - و من ظالم باشم که تو را ظالم نگویم - از خدای تعالی آمرزش می‌خواهم به سبب تقصیری که در حق تو کرده‌ام؛ از خدای عزوجل بترس، در آنچه مُلک تو گردانیده است... پس مأمون فرمود که گردن وی بزنند... طایفه‌های غریبان وی را بگرفتند و دفن کردند» (همان: ۷۶۲-۷۶۳).

۵-۲-۶. انکار و حق‌ناپذیری

حق‌ناپذیری و انکار، نشانه وجود صفت نکوهیده کبر و غرور در وجود انسان است. انکار و حق‌ناپذیری و اصرار بر خطا، یکی از راه‌های خطاپوشی برخی افراد بیگانه با اخلاق بوده است.

- حق‌ناپذیری مروان

مروان با خودخواهی و خیره‌سری غیر اخلاقی خود، انتقاد مشفقانه فردی که او را از خطایش آگاه کرده بود، نپذیرفت که این حق‌ناپذیری، حاکی از اخلاق نکوهیده مروان بود: «و آمده است که مروان حکم در نماز عید پیش از نماز خطبه کردی، مردی بر وی انکار کرد که "خطبه پس از نماز باشد!" مروان گفت: ای فلان، آن متروک شده است. بوسعیدخدری گفت: این مرد حقی که بر وی بود به جای آورد» (همان: ۶۸۴).

- انتقادناپذیری بوجعفر منصور

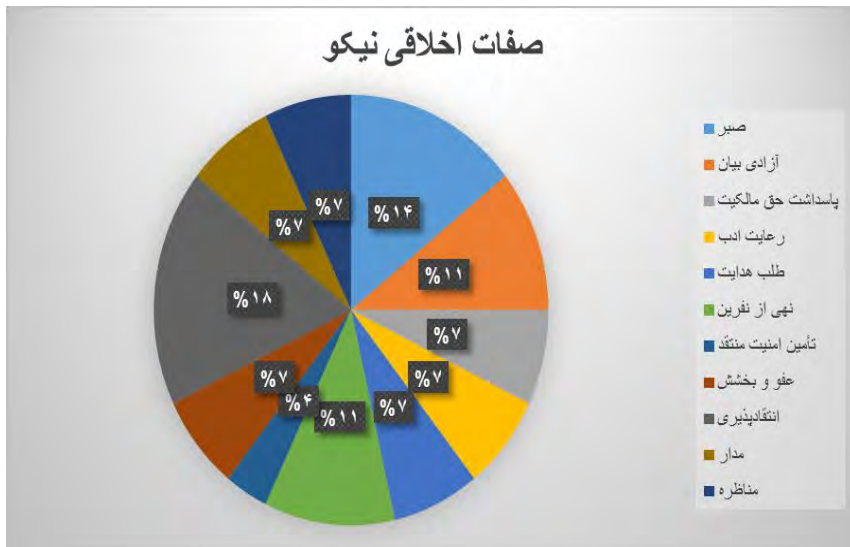
بوجعفر منصور نیز وقتی با انتقاد فردی روبه‌رو شد که او را برای جورآفرینی‌هایش، به خداهراسی توصیه کرده بود، با بیرون رفتن از مجلس نصیحت، انتقادناپذیری‌اش را عیان‌تر ساخت. «و سفیان ثوری گفت که مرا پیش بوجعفر منصور بردند در منا و او گفت: حاجتی بخواه. گفتم: از خدا بترس که زمین را از ظلم و جور پر کرده‌ای... پس بیرون رفت. پس بر سلاطین چنین رفتندی چون ایشان را الزام نمودندی، و جان‌های خود را در خطر انداختندی در انتقاد برای خدای عزوجل از ظلم ایشان» (همان: ۳۱۶-۳۱۷).

با بررسی و تحلیل آموزه‌های اخلاقی و صفات نیک و نکوهیده در مواجهه با منتقدان درمی‌یابیم که صفات نیک به کار گرفته شده بیش از صفات نکوهیده است. با عنایت به رویکرد متفاوت اخلاقی در مواجهه با منتقدان، در این پژوهش شاهد تقابل آشکار دو دیدگاه هستیم. نیک‌پیدا است دیدگاه اخلاق‌مداری که فردی چون حضرت رسول (ص) یکی از سرچشمه‌های تعالیم اخلاقی بوده، حق انتقاد را به رسمیت می‌شناخته، منتقدان در آن جامعه از آزادی و امنیت بیشتری برخوردار بوده‌اند و با الهام از آموزه‌های اخلاقی، با سعه صدر انتقادها را می‌پذیرفته‌اند و علاوه بر منتقدان، حتی مخالفان حربی هم شاهد

رأفت و مهربانی و عفو بزرگان دینی بوده‌اند ولی دیدگاه بیگانه با اخلاق و آموزه‌های آن، با صفات نکوهیده اخلاقی‌شان، بیشترین تحدید و تهدیدها را برای منتقدان ایجاد کرده‌اند که می‌توان به شکنجه، حبس، تهدید و قتل برخی منتقدان اشاره کرد.

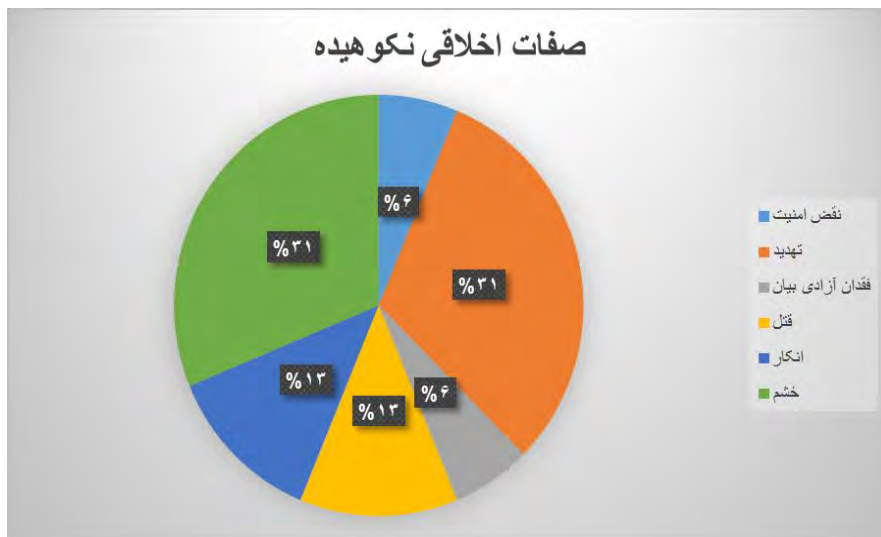
صفات اخلاقی نیکو

| صفات اخلاقی | پیامبر اکرم (ص) | امام علی (ع) | امام سجاد (ع) | ابوبکر | عمر | عثمان | جمع |
|--------------------|-----------------|--------------|---------------|--------|-----|-------|-----|
| صبر | ۱ | | ۱ | ۱ | ۱ | | ۴ |
| آزادی بیان | ۳ | | | | | | ۳ |
| پاسدداشت حق مالکیت | ۱ | | | | | ۱ | ۲ |
| رعایت ادب | ۲ | | | | | | ۲ |
| طلب هدایت | ۱ | | | | | ۱ | ۲ |
| نهی از نفرین | ۱ | | | | | ۱ | ۳ |
| تأمین امنیت | ۱ | | | | | | ۱ |
| عفو و بخشش | ۱ | | ۱ | | | | ۲ |
| انتقادپذیری | | ۱ | | | ۴ | | ۵ |
| مدارا | ۲ | | | | | | ۲ |
| مناظره | | ۲ | | | | | ۲ |
| جمع | ۱۳ | ۳ | ۲ | ۲ | ۵ | ۳ | ۲۸ |



صفات اخلاقی نکوهیده

| عواملان | معاویه | بوجعفر منصور | حجاج | مأمون | عمیر بن هبیره | هشام عبدالملک | مروان | مهدی عباسی | جمع |
|--------------------|--------|--------------|------|-------|---------------|---------------|-------|------------|-----|
| خشم | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | | | ۵ |
| نقض امنیت | | | | | | | ۱ | | ۱ |
| تهدید | | | ۴ | | | | | ۱ | ۵ |
| فقدان آزادی بیان | ۱ | | | | | | | | ۱ |
| قتل | | | ۱ | ۱ | | | | | ۲ |
| انکار و حق ناپذیری | | ۱ | | | | | ۱ | | ۲ |
| جمع | ۲ | ۲ | ۶ | ۱ | ۱ | ۱ | ۲ | ۱ | ۱۶ |



۶. نتیجه‌گیری

آموزه‌های اخلاقی یکی از اجزای جدایی‌ناپذیر ادبیات تعلیمی است که سرچشمه بسیاری از فضایل و صفات نیکوی اخلاقی است و بیگانگی با این آموزه‌ها، باعث بروز و ظهور رذایل اخلاقی و ظلم و تعدی به دیگران می‌شود. غزالی در *احیاء علوم‌الدین*، بر عمل به فضایل اخلاقی و پرهیز از رذایل اخلاقی تأکید کرده است. او با بیان روایات گوناگون، تعالیم اخلاقی و صفات نیک و نکوهیده را به خواننده یادآور می‌شود. یکی از مواردی که غزالی به آن پرداخته، آموزه‌های اخلاقی از مواجهه پیامبر^(ص)، برخی ائمه^(ع) و خلفای راشدین با منتقدان است و شاید یکی از عبرت‌آموزترین بخش‌های اثر غزالی، خلق و خوی تند و موضع ضد اخلاق برخی از حاکمان است که سال‌های سال تحت سیطره سیاسی خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس بر مردم حکم راندند؛ ولی کمترین بهره‌ای از دین و اخلاق نداشتند. سیره حکومتی این گروه از حکام، در تقابل آشکار با آموزه‌های اخلاقی بود. وجود صفات اخلاقی نکوهیده در نهاد این حاکمان، سبب پدیدار شدن جو خفقان، ظلم به مردم و جفا در حق توده محروم و صدادرگلو شکسته جامعه بود.

پیامبر اسلام^(ص) و برخی از ائمه اطهار^(ع) که منبع و سرچشمه آموزه‌های اخلاقی هستند به همراه برخی خلفای راشدین، با تأکید بر این آموزه‌های بزرگ تعلیمی که ریشه

در فکر و فرهنگ و باور ایرانی - اسلامی داشته است، حقوق منتقدان را به نیکی پاس داشته‌اند. برخی از حاکمان که به سبب رویکردهای منفی سیاسی و خودکامگی، از آموزه‌ها و تعالیم اخلاقی بهره‌ای نداشتند و طبیعتاً برای مردم حقی قائل نبودند، چنان عرصه را بر مردم و منتقدان تنگ کرده بودند که در آن فضای پراختناق، با برخوردهای خشن و قهرآمیز نظیر شکنجه، زندانی کردن و قتل فجیع منتقدان مظلوم، بذر کینه و عداوت در دل‌ها افشاندند.

با بررسی و مقایسهٔ مواجههٔ متفاوت حاکمان دینی و غیردینی با منتقدان در مجموع می‌توان گفت:

۱. حاکم شدن روح اخلاق در جامعهٔ دینی آن روز، و ضرورت عمل به فریضهٔ امر به معروف و نهی از منکر، باعث شده بود مردم خود را برای انتقاد و حتی نصیحت حاکمان و فرادستان محقق بدانند و آزادانه به ابراز نظر بپردازند و از بزرگان دینی انتقاد کنند.

۲. مواجههٔ مهرورزانهٔ پیامبر اسلام^(ص) با منتقدان که گاه فراتر از انتقاد، قصد تعرض به آن حضرت را داشتند، سبب شده بود که در عصر این آموزگار بزرگ اخلاق، فضای سازنده و مناسبی برای اظهار نظر فراهم آید و منتقدان آزادانه و بی‌هراس، آنچه در دل داشتند با آن حضرت در میان بگذارند.

۳. حاکمان دینی با نگاه اخلاق‌مدار و مردم‌باوری که داشته‌اند، نه تنها حق انتقاد منتقدان را به رسمیت شناخته‌اند، بلکه برای تأمین امنیت منتقدان اهتمام ورزیده‌اند در حالی که نگاه حاکمان غیردینی به مردم، در تضاد آشکار با کرامت انسانی بوده؛ آنان خود را محق و مردم را مکلف می‌دانستند که این نگاه خودحق‌پندارانه باعث شده بود منتقدان مورد شکنجه و تهدید حاکمان غیردینی قرار گیرند.

۴. غزالی با ترسیم شیوهٔ حکومتی حاکمان دینی و غیردینی، روشنی و حلاوت عمل به آموزه‌های اخلاقی و سیاهی رذایل اخلاقی و پرهیز از اخلاق نکوهیده را به خواننده یادآور می‌شود و قضاوت را به خواننده واگذار کرده است تا آگاهانه پای در راه اخلاق بگذارد و از ناپسندخواهی‌های ایمان‌سوز پرهیز کند.

۵. در این عصری که برخی تندروها، با سوء برداشت یا عامدانه، قصد دارند چهرهٔ رحمانی دین اسلام و حاکمان دینی آن عصر به‌ویژه پیامبر اکرم^(ص) را خدشه‌دار کنند،

آموزه‌های اخلاقی حاکمان دینی در *احیاء علوم‌الدین*، بر پاکی و تابناکی چهره رحمانی آن حضرت و دین مبین اسلام صحنه گذاشته است و تبیین این آموزه‌ها می‌تواند باعث دلدادگی بیشتر جوامع و جوانان به اسلام عزیز و پیامبر رحمت (ص) شود.

۶. در این پژوهش شاهد ۱۱ صفت نیکو شامل صبر، رعایت ادب، عفو و بخشش، مدارا، آزادی بیان، انتقادپذیری، طلب هدایت برای منتقد، نهي از نفرین، تأمین امنیت منتقد، پاسداشت حق مالکیت و مناظره و شاهد صفات نکوهیده‌ای شامل خشم، تنبیه و شکنجه، قتل، فقدان آزادی بیان، حق‌ناپذیری، تهدید و ارباب هستیم.

۷. در مجموع شاهد ۲۸ صفت نیک اخلاقی و ۱۶ صفت نکوهیده هستیم که این صفات، صرفاً صفاتی است که در قبال منتقدان اتخاذ شده است.

۸. پیامبر اکرم (ص) با ۱۳ مورد صفات نیک اخلاقی بیشترین مهر و مدارا را با منتقدان داشته و در بین حاکمان غیر دینی، حجاج با شش صفت نکوهیده، عامل رذایل اخلاقی در این پژوهش است.

۹. بیشترین فراوانی در بین صفات نیک اخلاقی، انتقادپذیری با ۵ مورد و بیشترین فراوانی در بین صفات نکوهیده اخلاقی خشم و تهدید هریک با ۵ مورد است.

۱۰. در بین حاکمان دینی بیشترین انتقادها به خلیفه دوم شده است که او با داشتن روحیه نقدپذیری، پذیرای نظرات منتقدان بوده است.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. آذرتاش، آذرنوش (۱۳۷۹)، *فرهنگ معاصر عربی - فارسی*، تهران: نی.
۳. احسانی مطلق، محمدرضا و مفتاح، احمدرضا (۱۳۹۴)، «حق حیات در ادیان توحیدی»، *مجله الهیات تطبیقی*، سال ششم، شماره ۱۴، ۱۲۵-۱۳۸.
۴. احمدی طباطبایی، سید محمدرضا (۱۳۸۰) «پیوند اخلاق و سیاست در اندیشه غزالی»، *مجله علوم سیاسی*، شماره ۱۴، ۳۱-۳۸.
۵. اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۷۰)، *جام جهان‌بین*، تهران: جامی.

۶. اسلامی، سید حسن (۱۳۸۰)، حکومت دینی و حق انتقاد، تهران: باز.
۷. اشرف‌زاده، رضا و قدمگاهی، نسرین (۱۳۸۸)، فرهنگ لغات، وجوه و متشابهات قرآن بر اساس تفسیر ابوالفتوح رازی، مشهد: سخن‌گستر.
۸. تجلیل، جلیل و ایرانمنش، زهرا (۱۳۹۰) «آموزه‌های اخلاقی در متون روایی و غیر روایی»، مجله پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، سال سوم، شماره ۱۱، ۱-۲۷.
۹. تودوروف، تروتان (۱۳۹۱)، منطق گفتگویی میخائیل باختین، ترجمه داریوش کریمی، چ ۲، تهران: مرکز.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۴)، تفسیر موضوعی قرآن کریم (مبادی اخلاق در قرآن)، قم: اسراء.
۱۱. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، فرهنگ لغت، تهران: دانشگاه تهران.
۱۲. ربیعی، حجت‌الله و همکاران (۱۳۹۸)، «بررسی نمودار ادبیات تعلیمی در شعر اخوان ثالث»، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، سال یازدهم، شماره ۴۱، ۱۶۱-۱۸۰.
۱۳. رضایی بیرجندی، علی (۱۳۹۵)، اولوا الالباب، قم: بوستان کتاب.
۱۴. رضی، دکتر احمد (۱۳۹۱)، «کارکردهای ادبیات تعلیمی ادبیات فارسی»، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، سال چهارم، شماره ۱۵، ۹۷-۱۲۰.
۱۵. زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۹۳)، فرار از مدرسه، تهران: امیرکبیر.
۱۶. _____ (۱۳۸۰)، بحر در کوزه، تهران: علمی.
۱۷. زمانی، کریم (۱۳۸۲)، میناگر عشق، تهران: نی.
۱۸. سروش، عبدالکریم (۱۳۷۸) اوصاف پارسایان، تهران: صراط.
۱۹. _____ (۱۳۷۶ الف)، مدارا و مدیریت، تهران: صراط.
۲۰. _____ (۱۳۷۶ ب)، حکمت و معیشت، دفتر دوم، چ ۱، تهران: صراط.
۲۱. شریفی، عبدالرضا و همکاران (۱۳۹۸) «اخلاق دینی-عرفانی در احیاء علوم‌الدین و المحجة البيضاء فیض کاشانی»، مجله عرفان اسلامی، شماره ۶۰، ۱۷۳-۱۵۲.
۲۲. شریفی مال امیری، فریبا و همکاران (۱۳۹۹)، «جایگاه صور خیال در آموزه‌های اخلاقی معارف بهاء ولد»، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، سال دوازدهم، شماره ۴۶، ۵۲-۸۰.

۲۳. شمیسا، سیروس (۱۳۸۱)، انواع ادبی، تهران: فردوسی.
۲۴. شمیم، علی اصغر (۱۳۷۹)، فرهنگ شمیم، تهران: مدبر.
۲۵. شنایی، اشراف السادات و طباطبایی، سید محمدکاظم (۱۳۹۸)، «رویکرد امام علی^(ع) به اخلاق در حوزه سیاست»، فصلنامه اخلاق پژوهی، سال دوم، شماره ۵، ۱۲۳-۱۴۵.
۲۶. شهیدی جعفر (۱۳۸۸)، تاریخ تحلیلی اسلام، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۲۷. طباطبایی مؤتمنی، منوچهر (۱۳۸۸)، آزادی‌های عمومی و حقوق بشر، تهران: دانشگاه تهران.
۲۸. غزالی، امام محمد (۱۳۹۲)، احیاء علوم‌الدین، ربع اتا ۴، به‌کوشش حسین خدیوچم، تهران: علمی و فرهنگی.
۲۹. — (۱۳۹۰)، کیمیای سعادت، تهران: علمی و فرهنگی.
۳۰. — (۱۳۶۲)، شک و شناخت (المنقذ من الضلال)، ترجمه صادق آئینه‌وند، تهران: امیرکبیر.
۳۱. فرشیدورد، خسرو (۱۳۶۳)، درباره ادبیات و نقد ادبی، تهران: امیرکبیر.
۳۲. فریدی، حسن (۱۳۹۲)، حقوق اقلیت‌های دینی در اسلام، شیروان، شیلان.
۳۳. قیم، عبدالنبی (۱۳۹۳)، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، تهران: فرهنگ معاصر.
۳۴. کمپانی زارع، مهدی (۱۳۹۱)، حیات فکری غزالی، تهران: معاصر.
۳۵. مسعود، امید (۱۳۸۱)، درآمدی بر فلسفه اخلاق از دیدگاه متفکران مسلمان معاصر ایرانی، تبریز، دانشگاه تبریز.
۳۶. مشرف، مریم (۱۳۸۹)، جستارهایی در ادبیات تعلیمی ایران، تهران: سخن.
۳۷. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۴)، فلسفه اخلاق، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۳۸. مطهری، مرتضی (۱۳۷۷)، آشنایی با علوم اسلامی، حکمت عملی، بی‌جا: صدرا.
۳۹. معین، محمد (۱۳۸۸)، فرهنگ معین، تهران: امیرکبیر.
۴۰. ملکیان، مصطفی (۱۳۹۰)، راهی به رهایی، تهران: نگاه معاصر.

۴۱. — (۱۳۸۵)، مهر ماندگار، تهران: نگاه معاصر.
۴۲. میراحمدی، منصور و احمدی، عبدالرضا (۱۳۹۵)، «اهمیت و نقش تفکر انتقادی در توسعه دانش سیاسی مسلمانان»، مجله سیاست متعالیه، سال چهارم، شماره ۱۴، ۱۳۵-۱۵۲.
۴۳. میری، سید احمد (۱۳۷۷)، وجوه گوناگون تساهل سیاسی، قم: خرم.
۴۴. ناصح، محمدمهدی و یزدانی، سوسن (۱۳۹۲)، «حکایات تعلیمی و کارکردهای آن در مطلع الانوار»، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، سال پنجم، شماره ۱۷، ۲۵-۵۰.
۴۵. وفایی فرد، زهره و کزازی، جلال‌الدین (۱۳۹۶)، «تحلیل دنیامداری در مثنوی»، مجله متن‌شناسی ادب فارسی، شماره ۳۵، ۴۹-۶۲.
۴۶. ویسی، زاهد (۱۳۸۸)، چنین گفت غزالی، تهران: نگاه معاصر.
۴۷. هاشمی، شهناز و زارع، عباس (۱۳۹۵)، «رویه حمایت از حق آزادی و امنیت شخصی با توجه به قواعد بین‌الملل»، مجله مطالعات علوم سیاسی، حقوق و فقه، دوره دوم، شماره ۴۲، ۲۰۲-۲۱۴.
۴۸. همایی، جلال‌الدین (۱۳۸۷)، غزالی‌نامه، تهران: هما.
۴۹. یلمه‌ها، احمدرضا (۱۳۹۶)، «شگردها و علل و انگیزه‌های کاربرد مضامین تعلیمی در منظومه‌های غنایی با تأکید بر منظومه نویافته ناز و نیاز»، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، سال نهم، شماره ۳۴، ۱-۲۸.
۵۰. — (۱۳۹۵)، «بررسی خاستگاه ادبیات تعلیمی منظوم و سیر تطور و تحول آن در ایران»، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، سال هشتم، شماره ۲۹، ۶۱-۹۰.